

پس پس خسر الدینا و لا خیره ذلک سوا خسران البین **س** ای آنکه بسوی کعبه روشی داری و دانی که گزیر از روی
 داری و زیاده که تند سخاقتی و دانی در خانه زن مستیزه خوبی داری و آزان جمله آنکه در سراج بر محل سوار میرودند حال آنکه
 آن بدعت است یحیی از صحابه آنرا نکرده بلکه احداث حجاج بن یوسف ثقفی خارجی است مردم آنرا سنت گرفتند و علماء در آن
 وقت انکارش کرده بودند و کوفت را نکرده پیدا شده مجاهد گفته این عمر رضی الله عنه چون این محال نمی بود که حجاج
 پیدا آوردند می دید میگفت یعنی بطریق تشبیح که حاجیان کم و سواران بسیارند شبیه و آزان جمله است آراستن شتران
 بزبورسیم و زرد و قلاند و اساور و حریر غیره وقت خروج از شهر خود برای حج و هنگام رجوع و نزد دخول مکه و دیدن
 شهرها الله تعالی و این بدعات محرّم و منکرات شنیعه است و واجب است انکار بران و منع از ان بر هر قادر و حال
 برین معنی مفاخرت و مباهات و ریا و سمع و طلب و رفعت باقران است حال آنکه همه ایشان با هم اندوران و همچنین ساکت
 بران و استخسان کننده و پندیده آن آزان جمله است ناله کردن زنان و گریستن نشان با و از بلند برای اقرباء و اصحاب خود
 وقت سفر حج و شنیدن مردان آزان در راه و غیره با عدم انکار بران حال آنکه این بدعت واجب لایکار است و آزان جمله
 آنکه بعضی جهال نزد حجر اسود آمده بوسه می دهند و استلامش کرده طواف شروع می نمایند یا این را در آخر طواف
 بعمل می آرند و بر میگرددند حال آنکه این طواف وی صحیح نشده زیرا که شرط طواف محاذاة حجر بجمیع بدن خود است پستر
 طواف نمودن قاضی ابوطیب از اسباب تکبیر حرام گفته و هر که مواجه او شده طواف از وی صحیح نشده و شوط اول
 در حساب نیاید بلکه طواف او همین شش شوط بوده و این طواف اگر طواف قدم است دم بروی واجب است و اگر
 طواف فاضل است حجش باطل است ادعی را باید که ازین معنی متنبه باشد و هر گرا چنین بیند حکم کند که از حجر اسود بسوی کعبه
 بیانی اندکی متاخّر شود و بیت را برابر خود گذاشته طواف شروع نماید و در آخر اشواط بسوی باب اندکی تقدیم
 کرده بیرون رود و آزان جمله است مس کردن بسیار مردم دیوار را بدست خود در طواف وقت موازات شادرو
 و این طواف صحیح نیست اگر در طواف فاضل است حج فاسد شده و این فعل بسیرت اما خطروی عظیم است و تنبیه
 بران واجب است حکم کسی که شعی کرد بر شادروان یا استاد بران یا نهاد بروی پاهای خود در حال طواف
 بسیار کسان بر شادروان استاده روی خود بردارند و این را از مثل همچو مور غایت حد
 می باید تا در خطروی واقع نشود و محبت فاسد گردد و هر گرا بیند که چنین میکند یا کسی پیشش می بیند چنین عمل آرد او
 بگوید که بیکر و قدم احتیاط رجوع کرده طواف کند تا طوافش صحیح باشد و آزان جمله است تقبیل حجر در استلام وی بدست
 و حال آنکه در حج بیت مسکت لیده است پس استعمال عیب که حرام است بروی بدون شعوری افتد و دم بروی واجب
 میگردد و در تنبیه الغافلین گفته گمان بخسکم درین خلقت کمتر مردم برین فعل سالم می مانند پس واجب است بر عالم تحقیر
 این فعل و تنبیه دیگر برادران مسلمان بر آن حیر خویش و شفقت بر اهل شان البته و آزان جمله است خراف کردن نزد
 حجر و این طواف نیز صحیح است بلکن در بعضی با من ... رطوان فاضل است و تدارک آن که در واجب است بروی
 اگر در طواف قدم بر آن استاده روی خود در طواف فاضل است و تدارک آن که در واجب است بروی

عرفه در شب با یقین و تامل و تقاضای زبان و این همه از بصر محدثه در دین است و متعین است بر صاحب قیامت منع
آن و در جرائنها ازین فعل و آداب بحدت طواف کردن بقیه آدم علیه السلام و این نیز بدعت شنیعه است و انگار بران منع
ازان واجب آداب بحدت کوچ کردن بعد زوال و زعفره و آمدن بسوی هر دو علم با قریب بانها و استخوان در بنا
و هنگام سقوط بعضی قرص شمس شتابی کردن در خروج از میان هر دو علم حالانکه نزد شافعی بر فاعل وی اراقت دم است
استجاب با او و تراکب قوت در پاره از شب واجب بدینست و بر تارکش سخن ریختن لازم و این فعل بدعت کفر
است اجبت بر امیر منع ازان آداب بحدت عدم وقوف اکثر حجاج در مزدلفه و اگر وقوف هم کرد مهیت نمیکند و احکام
این بدعت هم بر امیر واجب است زیرا که در ترک مهیت بمزدلفه اراقت دم واجب میشود و این نیز بدعت جماعتی از علمای ائمه
رکن گفته اند برین تقدیر در ترک آن فساد است و بدین جهت آن نشود و شرط مهیت آنست که در ساعتی از نصف شب
شب باشد پس اگر پیش ازان کوچ کرد دم از وی ساقط نشده و اگر پیش از صبح بسوی وی عوف کرد ساقط شده و آن بحد
ترک سنت و قوف است بمشعر حرام و این نیز بدعت است و آداب بحدت رجوع است روز بخوبی که و کردن طواف افاضه
استخال بدان باشد مهیت بکه معظمه در لیالی منی و این نیز بدعت است و بر فاعل وی اراقت دم لازم نزد ما است و علم
اقوال شافعی عدم اراقت دم است و اظهر نزد نووی و چونکه ترک مهیت است و مهیته بک من تابعه و آداب بحدت خیر
یوم رابع از ایام رمی است حالانکه رمی قبل زوال غیر معتبر است زیرا که آن همچو نماز پیش از وقت خود است پس بود
وی برابر باشد پس اگر داند که حیل قبل از زوال تاگزیر است روز سوم بعد زوال و رمی کوچ کند تا دم از وی ساقط
شود و چندان بماند که آفتاب فرور و زوال در غروب فتاب منی مهیت دران و اقامت تا زوال تا اگر رمی کند
بعد ازان بروی واجب میگردد و آداب بحدت سفت بعضی ازک و اصحاب جاهه بسوی آب منع مردم ازان بظرب
و غیره تا کتفا خود داشته ان خوداران و این بدست محرم است و تعدی غیر جائز و کتفایت سکوت از انگارش حرام
و بر فاعل وی توبه واجب است بر آنکه آب حق همه مسلمانان است و جمله مردم دران شریک است پس هر که اختصاص خود بدان نمیرسد
و نذوق اهل صیاح ازان و با بحدت مکرات حج هم بسیار است پیش از عصر و اینک مذکور شد نمونه است ازان طالبان
را باید که تفصیل آنرا از کتب فقه و کتب بدعات ببوی و بعد الموفق محرر سطور را در باب مناسک حج کتاب است
موسوم بر حله الصدیق از مهیت العتیق بروی مناسک صحیحی تابت از سنت را از رسوم و عادات حابیه این بدعت
و بدعت را از سنت ممتاز ساخته من شافعی جمع الله فیحصل شانه در رسم و منجد منکرات و بدعت نکاح استخوان فوطه
حریر سن برای مسح دست بمبارک کفر این گفته قنیه سیم می باشد و همچنین تخمیر در مبارک فصد فرش حریر و خزان و
انکار این بدعت واجب است بر من پس اگر بدعت از غیر حرام بر وی محذور است ساقط است از وی و چون با
سوت و آداب بحدت بطلان از ساقط بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت
میوه و تندرست است که با کفایت در تعلیم و در پیشه که زبان عابز است بر او و نیز هیچ ازان لازم و چون
بجایز و آداب بحدت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت بر سوت

نقش کرده اند و انکار این بدعت و مبارک است بسبب بی تغییر و یکنواختی آن. واجب است و همچنین گاهی سر بند و سر پوش قائم و مباح
و غیره بر صورت طیور میباشد و این نیز حرام است و شکستن صوت از وی و این کار در بساط و وسایل باشد و از
بودن منکر نیست و آنرا بجملة آنکه در ولیمه کسی باشد که مردم را بفحش و دروغ می خنداند غزالی گفته حضور این مجلس جائز است
و اگر حاضر شود انکار بر آن واجب است اگر مزاج بی کذب و فحش است مباح باشد اگر از عادات و صنعت نگرفته است و آنرا بجملة
است اسراف در طعام و بنا و این نیز منکر است قاله الغزالی و آنرا بجملة است شوار در بلاد مصریه آن بدعتی است مشتمل بر
چند محرمات همچو فرس حریر و تظلیل بدان ستر حبران بان استعمال وانی زهر و فضا و گلگشت نان بردان حضور
مخانی بالآت محرمه و انفاق صرف بر یا و سمعه و مفاخرت و استعاره قماش مستحسن از مردم برای تکثیر و این تشبیه است
بچیزی که داده نشده اند و دیگر بدعات شنیعه و امور محرمه که بنا بر شهرت استغنی از ذکر است پس منع ازان تغییر می بر هر
قادر و واجب است و حضور آنجا و سکوت ازان حرام و حاضر آنجا اگر عدل باشد باین حضور فاسق میگردد و الله اعلم و آنرا بجملة
است جلوه دادن نان ببردان در حسن ثياب اکل حالات در جمع ازان را جنیبات و بلوی باین بدعت محرمه عام است
و سالم نیست ازان مگر کسی که خدایش نگاهدارد زیرا که نظر کردن بسوی آن مرد بشبهوت باشد یا غیر آن حرام است علی الصحیح
بآنکه در نیوقت هیچ زن ازان مرد پرده نمیکند مگر نادر پس مرد بسوی زنان می نگردد و زنان بسوی وی نگاه میکنند بلکه
تحقیق نظر و معان بصر میکنند برای تحقق حاسن آن مرد و بعد باین محرم محرمات دیگر هم منضم میسازند و آن جلوه بخشیدن
عروس است در جامه ترکی از قبا و کلوته و گرفتن شمشیر در دست این همه حرام است و از کبار در حدیث بر آن لعنت آمده
و هیچ بهره مند آنرا نکرده و آنرا بجملة است جلوه دادن بر شوهر و بروی مردمان اجنبی و آن مردان گلگشت زینت
و زیور و آرایش و پیرایش این نان میکنند و این بدعت در طائفه ازال و سیاط و بریس و غیره و بلاد مصریه دیده شد
که قال صاحب التنبیه بلکه اگر آن زن را از مردان پنهان کنند و دیدن نمهند مردان که از قدیم خوگر آن بوده آمده اند
در وازه شکسته بقهر می در آیند و رسم خود بجای آزند و این محتاج بیان تحریم نیست زیرا که از اشنع بدعات و اقیح محرمات است
و هر که از زوج یا متفرج آنرا حلال داند کافر باشد و گردن زدن و تارک انکار برین کار از حکام و اقلاب و عین و اجانب که قدرت
منع دارند آثم فاسق شرکب تکاب غیر ناصح برای خدا و رسول و مومنین است بخود باشد و آنرا بجملة است شستن قمران بیا
مرد با مرد وقت جلوه زن بر نضه همچو برادر و این عم و غیره و این بدعت محرمه در بلاد مصر و شام بسیار است و از بدعت
اولین بیچ فرق ندارد زیرا که در رجال اقرب اجانب بیچ تفاوت درین باب نیست زیرا که اینها نیز محرم آن زن نیستند
و شاید گاهی بعضی از ایشان بآن منفتون هم میشوند بیدین می در اکل حالات زینت و اجمل اوقات فرحت و بران فساد
و نیادین مترتب میشود کما لا یخفی و آنرا بجملة است ازال زن است در حالت حیض و خضتن مرد جدا از وی و این بدعت کروی
حی و سنست صحیح است چه در حدیث نایب است طایع آنحضرت با وی رسمی الله عنها درین حالت ثابت است و آنرا بجملة
کتبت کاتبین بر جامه حریر و نووی بعد بوزان این بدعت در قنای خود تصحیح کرده و آنرا بجملة لیسانیدن بعضی
غالبه است بجز آنرا آنچه در انگشتان وی از نخاست متعلق گشته وقت انتظار ولد از خنم مادر با اعتقاد آنکه نافع است

از چنین چنان حال آنکه کذب صریح است و غیر جانز چه سنت تخنیک طفل است بجز و سخنان و آزار بجمعه خود زیندگان اینده
است وقت عصر ولادت زنی موش در میده آرد و بروجهی که آن زن نداند با اعتقاد آنکه موجب سعادت ولادت است
و این بدعت محرمه حجاب الایکار است چه خوردن نجاست حرام است در تنبیه الغافلین گفته زنان را ازین قسم بدعات
ماشا بهر بسیار بوده است استیفا را آن ممکن نیست و آزار بجمعه نهادن لوح و دوات و قلم و نان و شکر و غیره است در شب
مفتم از ولادت نزد طفل پریشان کردن آن صبحدم بر زنان و غیر ایشان بزم آنکه این عمل برکت دار و کسیکه از آن
چیزی میگیرد و می از صداع و غیره نشع می بخشد حال آنکه این همه کذب افتراء و ابتداع در دین است و آزار بجمعه است
زن حصه تقاس در تمام خانه باین طور که وی حامل بچه در کنار باشد پیش پیش می دایم و زنی دیگر با طبقه از ننگ
کون برود و از آن نمک هر طرف همین شمال بپاشد و در طبق چیزی از بخور باشد که آنرا برای خود نگاه دارند بزم
آنکه نافع است از امراض و کسل و عین جان و این همه بدعت مکروه است و از شرع در چیزیست نه و آزار بجمعه است سوراخ کردن
گوش صبیح انکار این بدعت و منع از آن واجب است اما دختر پس نام حمد نفس کرده بر جواز تشقیب می بنا بر حاجت زیور
اما غزالی در احیاء العلوم از آن هم منع کرده و گفته که نمی بینم خصت در تشقیب گوش دختر برای او بختن حلقه های زر زیرا که
این تشقیب جمع سولم است و زین بخلق غیر هم و در خائف و اسوه کفایت است از آن و این تشقیب اگر چه معتاد است اما حرام
است و منع از آن واجب است بجا بران غیر صحیح و اجرت که بروی ستانند حرام است مگر آنکه ثابت شود از روی نقل خصت
در آن و اما تا آیندم رخصت در آن نرسیده است فصل هفتم در بدعات عیادت عدم عیادت مریض
ست روز شنبه و هر که عیادت کند در زن روز تطهیر کند بوسی و شاق آید بر ایشان این بدعت است در دین و محافل
سنت سید المرسلین و آزار بجمعه است ترک عیادت در شب که است آن و تطهیر بدان و حال آنکه آنحضرت صلوات الله علیه
از آن نه در شب نه در روز و شاید که آن مریض ندرست نشود پس ثواب عیادت که بر آن در حدیث است بدین فرموده
انما زینکس فوت شود و آزار بجمعه آنکه چون ای عیادت چیزی می آید بجا براه خود بیا در خواه عامر غنی باشد یا فقیر و روزه مقدس میشود
و بذات و قلت مروت حال آنکه سنت بان وارد نشده و آزار بجمعه نظم و نوح و شوق بیب و قطع شعر است بر میت و آزار بجمعه
قرات مقربان است پیش پیش جنازه تمطیظ و تلحین زیاد است حروف مساکین این بدعت محرمه و اجبت بر هر قادر و چون
از نووی این مسئله پرسیدند بجا بان گفت که این منکر ظاهری و مذموم فاحش است و حرام است با جمیع علماء و نقل
کرده است بر آن اجماع ماوردی و غیره بلکه اگر مسترات مذکور بود چه جانز هم باشد بدعت مکروه خواهد بود زیرا که
از آنحضرت صلوات الله علیه سلف مقتدی هم منقول نشده و همچنین بودن ذاکران همراه جنازه بدعت مکروه است و
اعلم و آزار بجمعه است پوشیدن مرده بلباف حریر و فوطه حریر و مرکش خواه از بان باشد یا از زیر و این بدعت محکم
است و انکارش بر فاعل آن واجب چه تقدیم مرده بسوی خداست تعالی در جامه ذل و افتقار باید بپوشید
و افتقار و آزار بجمعه است بنا ساختن مقبره و آن حرام است و بدم آن و اجبت تعاقب علماء این اسحاق در مدخل گفته
که ملک به عزم کرده بود بر بدم مقابر که در قرافه مصر واقع است لیکن در زیور را بجمعه ازین خاطر باز داشت و گفت

آنچه در این امر است مبادا در بدم آن فتنه بر خیزد لهذا اول از فقها استفتاء کنید اگر آنها فتوی دهند مردم باید ساخت
 تا یکس تشویش نباشد راوی این حکایت که بروی وثوق دارم و بر سخنش اعتماد هست میگوید پادشاه این استفتاء
 بمن داد تا پیش علماء وقت برم پس نزد ظهیر ترمینی و ابن ابجیری و اشال ایشان رفتم بگمان خطوط خود نوشتند بجز
 گفتند که بروی امر مردم آن همه واجب است و دورا نگندن خاک آنجا لازم و هیچک از علماء در آن اختلاف نکرده پس این
 فتوی بوزیر سپردم منیدانم که وی چه کرد و خاموش ماند ملک ظاهر بسوی شام رفت و همانجا در گذشت اثنی در
 تنبیه الخافین گفته و اما بنام قبر در غیر مقبره سبله پس آن نیز بدعت کرده است بشیر مالکی گفته قبور موضع زینت و مباحات نیست
 و لهذا نهی کرده اند از بنا آن بروجهی که مقتضای مباحات باشد و ظاهر آنست که باین قصد حرام است و گفت محمد بن حکم در حق
 کسی وصیت کرد به بنا بر قبر خود که وصیت او باطل است اثنی و در حدیث مسلم است که نهی کرد آنحضرت از گنج کردن قبر و از بنا
 ساختن بر آن و در حدیث ابو داؤد و ترمذی و صحیح از جابر آمده که نهی کرد رسول خدا از گنج کردن نوشتن بر آن پامال
 نمودن بنا ساختن بروی و آرا بجملاست کتابت بر قبر و این نیز بدعت کرده است نووی در شرح منهدب گفته نیست فرق
 از مقبوع بر لوح باشد نزد سر میت یا در غیر وی بنا بر اطلاق احادیث گویم این بدعت هم خیلی عام است خصوصاً در طائفه
 مردم و مشایخ و آرا بجملاست تا خیر در دفن میت از روز وفات برای اجتماع مردم یا گذاردن نماز جمعه بروی یا
 فلان و مانند آن یعنی گاهی سبب تفجاری میشود و آرا بجملاست آنکه در قبر دفن کنند که مرده سابق آنقبور بنور بوسیده
 و اثر وی نرفته بغير ضرورت و این بدعت محرّم هم خیلی در مردم شائع است بلا تکبر و میت فرق در آنکه مرده اول
 پدر وی باشد یا مادر و پسر یا اجنبی تا آنکه بعضی وصیت میکنند بدفن خود در قبر پدر و پسر و قرابت خود و این جایز نیست بر آن
 پیش قبر و کشف میت حرام است و موضع مختصست بوی دفن دیگری در وی روا نباشد مگر آنکه اول فانی مطلق شده باشد
 و ستانی از وی باقی نمانده و واجب است بر هر قادر انکاران و اگر قادر نیست واجب است که در چنین جایزه حاضر نشود زیرا
 حد و دین سنت است انکار این واجب برای ارتکاب سنت تعرض تبرک است اجتماع آن کرد و آرا بجملاست فرش کردن زیر
 میت زینت نهادن زیر سر وی و این بدعت شنیعست همچنین الباس فخر ثیاب از حریر و ذهب میت همراه کفن این حرام است
 بنا بر آنکه در غیر ضرورت و ورثه را مطالبه اش می رسد و آرا بجملاست تخیر نزدیک قبر و این بدعت مکروه است
 در ... است و این سند را جماع نقل کرده بر کتابت آن و آرا بجملاست بند ساختن بینی و دهن
 میت زینت نهادن بدعت است و همچنین داخل قطن در بوی بجز و نحوه آن اصلاح گفته این فعل شنیع قبیح است و
 حرام است و جیبات می تا بعد از حیات چه رسد و آرا بجملاست قناریت و ذکر کردن غسل بر میت نزد هر عنودی و این
 بدعتی است که ارسلاف وارد نشده و آرا بجملاست حضور قرائت بر میت یا قرطبه او و گستردن بوی یا پافرش بر راه مشترک بر
 نشسته اینها و این بدعت است نهی کرد آنحضرت از نشستن بر راه با پس از آنکه بر هر قادر و آرا بجملاست برابر
 ساختن بدن مرده است به بر کردن پنبه بر دهن کردن و بر بردن زانو تا آنکه از پا تا سر هموار میشود و در آن چند حرام جمع
 میشود اول از بدعت مانع دوم از آنکه در ... سوم غصب میت نشان و آرا بجملاست سخن کردن همراهمیان جنازه در

مورد نیاید و بلند ساختن آواز و صحبت و تهنیت و تبریک و سبب غیره و این همه بدعت است زیرا که سنت در متنی است
 با اجازه سکوت و طلاق و اعتبار و تفکر است تا بایست چه گویند و بروی چه واجب است و بعضی از سلف بنا بر ضرورتی با یاری
 طلاق شدن میخواستند اما چون او را در جازه میدیدند جز سلام حرمی دیگر اندام نمی رانند و جماعتی از علماء قول میآورد
 را که استغفار کنید برای میت مکره داشته اند این مندرگفته ما هم مکره داریم آنچه او شان مکره داشته اند و آنرا
 است بخشیدن آنچه بر میت است بغافل پس بعضی اگر چیزی قیمت داشت آنرا پنهان دارند تا بدست غافل نیاید و بعضی
 برای فخر و ریاضی می افزایند و بهر حال این اعطاء و اخذ بدعت محرم است و در آن اصناعت مال ورثه است و انکار
 بر قادر واجب از آنجمله است راستن زن صغیره یا نو عروس با حسن ثواب زیور نشاندن وی همچو عروس بودن و
 با نوازش برای دشمن تا تاثیر وقت تا آنکه بومیکند و این بدعات عظیمه محرمات شدیدیه قبیحه است حرام است بر هر قادر سکوت نزد
 و واجب است بهر واحد ساعت در دفع آن و منع ازان بقدر طاقت و بهر که با وجود قدمت منع نمکند اگر عادل است
 ذائق شود و شهادت می مرد و باشد و سجده است و غیره بدعت و این نیز بدعت مکره است
 احدی از صحابه نکرده و اگر میت وصیت کند بآن ناقده باشد مگر آنکه زمین نرم و نم باشد و آنرا بخدمت برون نان تو
 و بر پیش جنازه بر سر حالان و چون بر قبر رسند گو سفند فرج کنند و گوشت وی با نان تقسیم سازند و این جهت وصیت
 و ضرب لغت و نهیب اقع میشود و اکثر بغیر مستحق میرسد گاهی پیش از قسمت میرایند و ما توان بسبب محبت ضرب
 تا آنجا نمیرسد این اگر ازال ترک است پس حرام است و اگر میت بآن وصیت کرده یا ورثه رضا داده پس مفاخرت و ریاضت
 و سمعه و سبایات است چه اگر مقصود ازان روحی خداست و ایصال اجر میت مدفن آن در غیر وقت جنازه شرعاً
 بابل استحقاق چه بدست و فرج بر قبر اگر چه سازد و ستاد مقصد مدفن بدعت کرده است از اعمال جاہلیت و در باب
 از آنست آمده که آنحضرت فرمود عقربیت در اسلام و مراد بقرمان ذبح است بر قبره من جاہلیت میکردند و از آنجمله است
 صدوق و در این بر قبره و اکثر این کار با قبولی میکنند حال آنکه آنها اولی تر اند با تبع سنت و از آنجمله است میت
 نزدیک قبر در مقبره و این نیز بدعت مکره است و همچنین فرشتن نزد یکسان و پوشیدن وی بجامه یا خیمه و افر و ختن
 چراغ و قندیل که این همه بدعت است احدی از سلف مقدی بهم آنرا نکرده و از آنجمله است نقل میت از بلد ببلد و این
 بدعت محرم است و واجب است افکار آن و نفس کرده اند بر سرش قاضی حسین و ابوالفرج الدارمی و صاحب التبت
 و غیره و از آنجمله است با دادان رفتن بر قبر و عتاب کردن بر کسیکه در آن وقت حاضر نشود حال آنکه زیارت قبول
 است برای مردان بدون تخصیص وقت دون وقت و از آنجمله است طیار کردن اب میت اطعمه و غیره و دعوت
 مرد و بسوی آن و قمارت ختمات تا آنکه بر که از آن طرف سینه گو یا امری واجب است از این اگر ازال و ورثه است بدعت
 مذکور است ز سلف مذکور است و از آنجمله است در آن تیم پنهان است و میت بآن وصیت نکرده و
 ازان و حاضر شدن آنجا است و نماز و مسکن و امرت بچیدن زیارت با سخن و تمطیط باشد حقن و آنکه حرام
 است مذکور است در این بدعت در جهان بدعت شده تا آنکه کسی گویند که فلانی چه قدر خجیل و شجیع است

که برای میت خود یک ختم هم نکرده و هیچ صدقه از طرف وی نداده و آزا بجملة است زیارت کردن زمان قبور را
و گذشت در کباب و آزا بجملة است وقت انضیاع و می در قبر بگلاب این بدعت مکروه است ابن ملقن در
شرح منہاج گفته که ان با ضاعت مال است و اگر حرام گویند هم بعید نیست آری قبر را آب صرف برای حفظ خاک و تقابل
بشریه بیضج پاشیدن رواست و آزا بجملة است نهادن آب نان در شب بجان غسل میت
و آفر و ختن چرخ در اینجا با اعتقاد عمو در روح میت در آن مکان و خوردن و نوشیدن در روشنی گرفتن می از آن
و این با اعتقاد فاسد است حس مکذب دست و بدعت منکره است از قلیت عقول سار و جهل آنها بشرع ناشی شده
بر زوج و برکه بجای او باشد واجب است منع آنها از آن تا بدانند که بدعت است پس یکی از صحابه و تابعین بلکه احدی از عظام
اگر نکرده جزین نیست که از خرافات نسا جابلات است **فصل سیم** در منجمد بدعات مواسم اعیاد است فرج جا
در شب که صبح آن عید قربان است چه اگر این ذبیحه قربانی است لازم آمد ذبیحه دیگر کردن بعد نماز و اگر دیگر است بدعت است
و فاعل آن اشتم و آزا بجملة است فروختن جلد ذبیحه قربانی و آن حرام است و همچنین جائز نیست جزا را دادن جلد و چیزی از آن
و آزا بجملة است تقسیم کردن گوشت قربانی بعد پختن در دیگر غیره حالانکه این جائز نیست چه حق فقرا در تملک جزوی از آن
ست نه باین طور آزا بجملة است تصدق همه گوشت وی و نخودن خود از آن این خلاف سنت است و آزا بجملة است
اموات بعد عید و آنرا از قبیل برو تفتح بر اقرار شناسند حالانکه مخالف سنت است چه تعجیل رجوع است بسوی اهل شهر و
تضییع کل از آن و آزا بجملة است استعمال نمان حنار روز عاشورا و آن بدعت است و همچنین غزل کتان و دوختن کفن از آن
با اعتقاد نیامدن منکر و نکیه سبب است آن خیط در آن روز در قبر و این اقرار است بر خدا واجب است توبه در رجوع از آن
و آزا بجملة است پختن و ساختن انواع حلواوات در اول نهمین ماه رجب ای ریا و سمعه و ساختن صدق از آن بنام تعالی
و این بدعت عظیم است ابن کحاج گفته هر که آزا از ایشان بخرد وی نیز معین و شریک ایشان درین گناه باشد و کسیکه آنجا
حاضر شود شهادت وی مردود باشد و آزا بجملة است صلوة الرغائبین شب آن بدعت است و حدیثی که در آن
وارد است موصوع است با اتفاق محدثین اما ابو بکر طرطوسه آنرا در کتاب خود که مسمی است بحوادث و بدیع ذکر کرده
و او را کسیکه آزا احداث کرده بیان او نموده ضمن آنرا و ذلک فلینظرنی کتابه و آزا بجملة است ایقاق و قنایل رنگین درین
شب در شبهای که بعد است در خانه در مشق و نوحی آن و آنرا عادت و سنت گرفتن برای امن خود و غالباً این
قندیلها را در طاقهای او یزند و زنان و طفلان تفریح وی میکنند و مردم راه از بیرون می بینند و بآن مفاخرت
میکند حالانکه بدعت در دین و مخالف سنت سید المرسلین است و آنچه در وی از مفاسد اسراف و غیره است بر هیچ
نوی ثبت پوشیده نیست و آزا بجملة است آنچه احداث کرده اند در شب بست و هفتم رجب که شب معراج نبوت است
و در شب نصف شعبان که شب مبارک است از کثرت و قود قنایل در مسجدهای قصی و دیگر جوامع و مساجد و اجتماع زنان
با صبیان و مردان که مودی فساد و تنجیس مساجد و کثرت لعب و لخط در آن و درآمدن زنان در جوامع تیزین و تعطر
و بسر کردن شب همدان جامع اولاد و بول و برادر کردن زنان و طفلان وقت ضرورت در زوا و آزا بجملة است یاد رجوع

یاد خلی با در و مدیا بیرون سجد در عریق مسلمان بنا بر حیا و در میان یافتن جامی دیگر و نخب شدن مسجد از لموت آن دیگر
 مفاسد این همه بیعت عظیمه در دین حقیقات اخوان الشاطین است و اسراف و تبذیر و اصنامت مال در تنبیه الخافین گفته
 هر که عاجز باشد از تغییر این منکرات او را باید که آن شبخاره در خانه خود بگذارد و در جامع حاضر نشود اگر مسجدی دیگر سالم از
 بیع نیابد آنرا بخدمت آنچه احداث کرده اند از عمل مولد در شهر بیع الاول ابن الحجاج گفته و منجم آنچه احداث کرده اند از بیع
 با عقادشان که آنرا از کبر عبادات است چیز نیست که میکنند آنرا از مولد آن محتوی است بر بیع و محرمات بعد ذکر که در منجم
 آنست حال ایشان مغانی را با آفات طریح حضور امران و جوانان و در دین زنان ایشان را و آنچه در آن از مفاسد است
 بعد گفت پس اگر خالی باشد مولد از سماع و بساز و طعمی نیست کند بر آن مولد را و بخواند بسوی آن برادران را و سالم با
 از همه آنچه گذشت پس آن بیعت است نفس نیست و می زیرا که این بیعت است در دین و نیست ز عمل سلف ما ضعیفین اتباع
 سلف اولی بگذاشت از آنکه زیاد کرده شود در دین نیتی مخالف طریقه شان که بر آن بوده اند صاحب تنبیه الخافین بعد از
 عبارت آن ایچ بجهت این که مذکور شد میگوید گفته کاش سالم می ماند مولد از مناظره و مفاخره و ریاضت و تکلف هرگاه که
 معدوم شود بقرائن حوال که باعث بران به است که ذکر کردیم پس مکره باشد خوردن این طعمه میرا که آنحضرت صلوات
 کرد از آن کل طعام متبایرین یعنی متفاخرین گاهی باعث میشود بران تعرف بر رگان آنکه می طلبند آنرا از قضاة و امر
 و مشایخ و مانند شان و گاهی باعث می باشد بران بعضی مشایخ را طلب توسع بر نفس خود و چیز به زیاده شود و از جانب
 وی از آنچه آورده اند مردم بسوی وی بسبب این مولد بر طریق مسامتت یا بدیه یا حیایا مناظره اقران از حجاب
 و اتباع او و نحو ذلک گاهی می باشد از ابل شر و از کسی که پرنیز کرده میشود از زبان او و ترسیده میشود از غضب
 پس آنس می کند تا بچشد بسوی خود و ضعیف دانا و کسی را که از وی میترسند و قدرت وی بروی نمی رسد بنا
 خوف خون و طول بان می در آبروی او و دشمنی وی در نیز بر وی رسد و مانند آن و گاهی باعث بران خلاف
 این می باشد از آنچه منحصن تواند بنا بر متوع مقصد سده و اختلاف آن پس می کند که قصد می اگر من می مسلم
 اظهار فرج و سرور بولد است و تصدق بر فقرا و قصد باطن می خلاف چیز نیست که ذکر کرده و این نوعی است از تقاضا
 و اگر قربت بود در نفس خود بین قصد باطل میگردد و او شتم میشود علی وی و حاضر وی و ساکت از آنکار چیزی که
 متحقق شده است از وی و اندر قبول الحق و بهیبدی السبیل است کلام الشیخ محمد الدین بن ابی بکر سخی سرح فی تنبیه الخافین
 مترجمان العربیه بالفارسیه و من عینه نقلت کاتبه و گوید عفا الله عنه که تصنیف این کتاب در سنه ۸۰۰ تصدیر
 بوده پس قمریت پانصد سال میشود که ازین بدعت منع کرده اند و حدوث آنرا شصتصد سال یا اندکی زیاده بوده باشد
 و از وقتیکه حادث شده است غالباً محتوی بر بیع و محرمات و منکرات آمده و لکن علمای دیندار که اقتدای شان
 در دین کرده میشود از زمانه حدوث وی از عمل می تخذیر فرموده اند و اول ایجاد آن از شافعیه شده بعد از
 رفته در تمام مذاهب و اج گرفته با آنکه در هر چه مذکور و ان کرده اند اهل بطالت موفق تبرک آن نمیشوند
 در جواز عمل آن گفتگوی بسیار دارند تا آنکه رساں بشمار از طریقی درین بابین مطول مختصر در فارسی

عربی و اردو و پهلوی و قصبه غریب روی کار آمده که بزبطه و مهدی علیه السلام ارتفاع آن از عالم می
می نماید و انشاء علم و آرا بخداست موافقت مسلمانان با نصاری در اعیاد و شان و تشبیه ایشان در ماکل و افعال و
تشریفات و بدین خود و پذیرفتن برین شان این از قبح بدع و اشنع اوست اکثر مردم از روی وقیح حدان اهل بلاد مصر
و درین امر آنچه از دین و تکیه سواد نصاری و تشبیه با او شایسته محقق نیست آنحضرت فرموده من کثر سواد تو
قبول من تشبه بقوم فهو منهم و حق تعالی فرموده من یؤمن بکلمه منهم و گاهی مهادت در ایجاد سبب تالیف با هم و حرمت
موت و محبت میداشد و حق تعالی گفته لا تجزوا یومنون باشد و الیوم الاخر یواوون من عباد الله و رسوله و لو کان
ابن آدم اویس بن آدم او اخوانهم او عشیرتهم الا بآنچه در موافقت ایشان است از ایهام شدید در تعظیم عیاد ایشان و
کردن آنها بدین خود و آنچه از مشرع کرده اند و حال آنکه شرع منع کرده است او شان را از اظهار عیادشان و لازماً
گروه است بر او شان بخواران و علماء انکار را بر اظهارشان مستحب گفته اند لیکن مسلمانان بر سکوت از انکار و مدانت
در آن اکتفا کرده و بقبول بدایا بلکه با مدار بسوگشان از آنچه معتاد اکل آن بوده اند در ایجاد خود پرداختند
مبالغه کردند در مدانت تا آنجا که تشبیه نمودند با حال افعالشان متناسب شدند از تشبیه میان خود و انانیت و انانیت
این سخن گفته نکرده گفت ابن القاسم بدین فرستادن مسلمان برای نصاری در عید می بطریق سکافات و دیدن را
از تعظیم عید می و عون می بر مصلحت کفر می یعنی که مسلمان را حلال نیست فروختن چیزی که بدست نصاری بر
مصلحت عیدشان نه لحد نه ادا و نه ثواب نه عاریت دادن و نه اعانت بر چیزی که زیرا که این از باب تعظیم
شکر و عون او شان بر کفرست سلاطین بر اهل حق است که مسلمانان را از آن نهی کنند و این قول مالک غیرست
نمیدانم که در آن اختلافی باشد انتهی افعال قبیه شان درین باب معلوم است و مشهور است و همچو اتهام مسلمانان
درین روز بخوردن هر چه و زلابیه و غیره و ترک کردن بعضی مرخصه دیگر را با باندختن می در آب خروج بسو
بساتین می بعضی مرخصه را در بر که و غیره و در دریا و غیره و جز آن از آنچه ضررش متعده میشود بخر بار و مساکین
از رجال و نساء و ایداد می شان با ایشان چنانکه معلوم کسی است که آنرا دیده و همچنین اتهام زنان و آنانکه عقلشان
مشابه عقل زنان است در خمیس عدس باستعمال بخور و رفتن هفت قدم و قفل کردن بروی بزعم آنکه این دفعه
رخم و کسل و عکس جسدست همچنین رنگین کردن بیض برای صغار و کبار و مطاوعت کردن مردان و زنان درین کار
از روی استخفاف دین و استهوان بدعت و اعراض از آنچه بر او شان است از انکار تا آنکه کمتر بازار و مکان یابی
که آنجا بیض مصبوغ نفروشد یا قمار بنام یا قمار نخرند بلا تکیه و همچنین جمع کردن بر گهای درختان در شب شنبه و
داشتن آنها تمام شب در آب غسل کردن بدان صبح شنبه باین رسم که آن موجب تالیف مرض و اسقام و دفع سحر
و بین و جز آن است و همچنین گمان میکنند که اکتحال درین شب بسبب و کحل موجب بیادیت نور در بصرت و اشتراء
شب شنبه بکت و شرب و وارا درین شب تاثیر نیست که در غیر آن یا نسته نمیشود و تو عم دارند که هر که را جرب یا حکم باشد
دومی امان کبریت در آن شب کرده بر بنه در آفتاب تشبیه شفا یا بد پس بسیاری از زنان بدون ازار و سروا

در آفتاب نمی شینند و مردم در بجز و برایشان میگذرند و همچنین طعمای از شیر می پزند و روز سه
و جسم را بران طلا میکنند و این همه بدعت است و دعوی مستقیم و حوادث غیر مرضی خدا و رسول است

با نصاری در موسم عطاس آن روزی است که در زعم آنها مریم علیها السلام در آن روز غسل کرده پس همه نصاری
چه خود و چه کلان در آن شب غسل میکنند و آنرا سنت گرفته اند و روان و زنان مسلمانان هم بایشان درین رسم
مواافقت کردند و آنرا موسم گرفته در نطقه بر اهل و عیال توسع اختیار نمودند تا آنکه بعضی از ایشان با وجود قدرت
ترک اضحیه که سنت صحیح اهل اسلام و از شعائر شرع است میکنند اما اتفاق آن شب یاوه بر مقدار شش اضحیه ترک نمی نمایند
حالا که این همه نفقات در راه شیطان است و منفق آن هم اگر چه بر اهل و اولاد وی باشد چه در آن تشبهت با اهل کتاب
و آنحضرت صلوات الله علیهم فرموده است از آن بجز آنکه بعضی زنان در رمضان حائض میشوند و در روز افطار میکنند و این
بلا خلاف حرام است برابرست که قضا کند یا نه و بعضی زنان ستر روز افطار کرده باز روز دیگری در این نیز حرام است
و آنرا بجز است تاخیر بسیاری از زنان در غسل از جماع و حیض و قتی که پاک شوند و در شب تا آنکه طلوع کند آفتاب پس غسل کنند
و نماز صبح قضا نمایند این حرام است با جماع و واجب است بروی تبا در غسل و نماز گذاردن پیش از صبح زیرا که از خروج
نماز از وقت وی عدا بالا جماع جائز نیست و زوج اگر با وجود علم بر آن انکار نکند و سکوت نماید شریکتان باشد در آن
اگر درین عالم تحریم اوست و اگر جاهل است بروی اثم جهل اوست و همچنین چون از حیض پاک میشوند و از وقت نماز افتاد
باقی است که در آن غسل کرده نماز بگذارند لیکن بنیگذارند تا آنکه وقت می رود و این نیز حرام است و مبادرت با در آن وقت
واجب بر زوج انکار آن و تعریف آن لازم و تیز اکثر زنان نماز این وقت قضا نمیکنند حال آنکه قضا آن واجب است
اگر بقدر گنجایش یک تکبیر در هر وقت صبح و ظهر و عصر و مغرب در آخر وقت عشا
و آنرا بجز آنکه چون اکثر زنان بعد دخول وقت نماز قضا میکنند آن نماز را بعد پاک شدن قضا میکنند حال آنکه اعتنا
به بان این مسأله واجب است بعد سبب بی از مردان هم نمی دانند تا بزنان چه رسد و آنرا بجز ابتلاع بعضی زنان است
نماند و بآب وقت خفتن بر سیری شکم برای فرجه شدن و این بدعت شنیع است و کمال بعد شیع حرام است نزد جماعتی از علما
و کرده شدید است نزد بعضی دیگر خواه بر ضد می زوج باشد یا بغیر رضای وی و واجب است بر زوج انکار آن و زوج
شریک اثم وی است در سکوت برین در تنبیه الغافین گفته که گاهی این فرجه تا دل میرسد آنرا می میراند یا داغ او
مشوش میگرداند و عقل وی می رود و بعضی زنان بیندان فرجه میشوند که از استاده نماز گذاردن باز می مانند و
دست شان از استنجا کوتاه میگردد و برای پاک کردن از آن محتاج بدگر می میشوند و از بسیاری از طاعات عاجز میگرددند
و آنرا بجز خوردن زنان گل متانی و غیره و این نیز حرام است بر مذہب شهبو از مالک بر اصح از مذہب شافعی و
در روی ضررست نزد اهل از روی روی و نطف بطین جز آن پسین زوج و ولی و هر که بران مطلع است واجب است
منع کردن از آن و جائز نیست بیع را که با وجود عدم بدست وی بفروشد و آنرا بجز است پیوند کردن مو و منحص
و تفلح دندان و این همه از کبائر است و آنرا بجز است نقش و خضاب بسواد و این حرام است با جماع و مستلزم

فوت نماز است و آلودگی عضو بنوشا و روان نجس است و در صحت نماز بعد شستن می خلافت است پس نوح و ولی زن با
 واجب است منع زنان از آن و اگر سکوت کند مع القدره شریک شد در تخم آن و آزا بجمه است پوشیدن زنان قمیصها
 کشاده و کلان تا آنکه بعضی قمیص چهل گز یا زیاده می باشد و در عرض هفت گز و این حرام است بنا بر اسراف و خیلا و تکبر
 بر ضعیف و گاهی روح از سرانجامش عاجز میشود پس سبب دو فراق میگردد و اگر این قمیص با وجود این طول و عرض
 رقیق و باریک هم باشد که از آن بشیره نمودارست و همچو شاش مینی و بندقی و شعردنخ و ذکک ^{چشم} حرام است چه لبس
 اگر بمقدار مبلح باشد هم حرام است بنا بر اجلا بشیره اگر چه در خانه خود تنها باشد زیرا که کشف عورت در خلوت بغیر ضرورت
 حرام است و آزا بجمه است ترک کردن بعضی زنان رفت و زوب خانه بعد رفتن کسی از خانه بسفیری با اعتقاد آنکه این
 بدفالی است و گویا محو اثر اوست و وی عمو و نکنند حال آنکه این اعتقاد فاسد است و این فعل با حدیث است در زمین و
 نوعی است از تطییر مینی عنه و آزا بجمه است که بعضی زنان بعد از افروختن چراغ بر حاضرین سلام میکنند و این سلام
 بی محل بدعت است چه شریعت آن وقت ملاقات بیکدیگر است پس پس آزا بجمه آنکه چون از زنان خانه را بعد مغرب
 میرود بند طر فی از جا رو ب میسوزند و گویند کز رفتن در شب تفاوت رفتن اهل خانه است و سوختن سر جا رو ب دفع
 این مصیبت است و انکار این بدعت کاسد اعتقاد فاسد لائق است و آزا بجمه آنکه بعضی از زنان بعد مغرب هیچ شی
 از آتش و دیک منخل و غربال و خمیر و جز آن بیرون نمی برند و اعتقاد دارند که باین فعل شوهر وی از خانه بیرون میرود
 و می میرد و این بدعت شیعه و اعتقاد فاسد است و منع است از معا عون که با استعاره آن حکم فرموده اند و استعا
 انسان را درین وقت جز بضرورت نخواهد بود پس ندانند باین زعم فاسد یعنی چه و آزا بجمه نیارودن صابون
 و اشنان بهمانه روز شنبه و آنرا موجب فرقت میان اهل خانه اعتقاد کردن حال آنکه در شرع هیچ اصل آن نیست
 و با بجمه زنان را ازین قسم خرافات و بدع مستنجات بسیار است که ذکر کردن آن عاقل با مستقیح است تا بفعل آن
 چه رسد حال آنکه حصرو استیفا آن ممکن نیست و هم در متبع آن اطالت این مختصر است و الله ولی التوفیق **فصل نوزوم**
 در ذکر منکرات مختلفه و بعضی انواع آن از آزا بجمه است آنچه بدان بلوی عام شده و برز باها بسیاری از مسلمانان جا
 گردیده و آن کذب است در ابتداع القاب مثل محی الدین و نور الدین و عضد الدین و غیاث الدین و معین الدین
 و ناصر الدین و جمال الدین کمال الدین و ابوالبرکات و ابوالمعالی و ابوالمفاخر و رفیع الدرجات و رفیع الشان و
 جز آن و این دروغی است که وقت ندا مکرر بر زبان میگذرد و همچنین هنگام حکایت و تعریف و غیر ذلک این همه بد
 است در دین و منکرات خلاف شرع مبین و غالباً مسمی باین اسم و ملقب باین القاب مردی فاسق یا ظالم یا جاهل
 می باشد که دین را نیست ناسد بلکه اگر حقیقه نیز چنین باشد تا هم کرده بود بنا بر آنچه در دست از تزکیه نفس تکلیف
 که بعید باشد از حجاز هم فضلاء عن الحقیقه ابو عبد الله قرطبی رح و کتاب شرح اسماء الحسنه گفته ولالت کرد کتاب
 است رمنع تزکیه انسان نفس خیر را بعهده گفته که علمای ما گفته اند که جاری میشود درین مجری آنچه در بلاد
 مشرق و مغرب از بلاد و عراق و عجم بسیار بوده است از لغت کردن ایشان نفوس خود را بنحوت که مستحق

ترکیه و ثنات همچو زلی الدین و محی الدین علم الدین و مشایخ آن است و حق تعالی فرمود: ^{تعلیل} ^{بالم} ^{لذی} ^{تقیب} ^{عقب} ^{پیش} ^و ^{تقیب} ^{کرمی} ^{الدین}
یا ناصر الدین مانند آن گویند لا بدست که روز قیامت از آن پرسند که آیا دین و صف صادق است یا کاذب اگر این معنی
جائز می بود متقدمین سبقت میبردند بسوئی آن بودند و معنی آنکه کسی که نصرت کردند دین را بی شبهه عزیز گردانید بسبب ثنات
خدا تعالی دین را و تائید کرد آنها اسلام را بشهادت خدا و رسول و لیکن لقب این القاب نشدند و سپس آنها را ناصر الدین و
مغز الدین و موید الدین امثال آن نخواندند و نه از اسما و کنی که آنها را بود عدول کردند پس کسی که تصف با خدا و این القاب
تلقیب می بین القاب قسم جائز باشد این جرح از نووی حکایت کرده که وی تلقیب محی الدین سخت مکروه می بیند
و در بعضی از کتب منسوب است و واقع شده که وی میگفت منیگردانم من هیچکی را در عمل از کسی که می نامند محی الدین
گفت دیدم بعضی فضلا را از شافعیه از اهل خیر و صلاح چون حکایت میکرد چیزی از نووی میگفت قال محی النومی و
میگفت قال محی الدین النومی پس پرسیدم از آن گفت من مکروه دارم تسمیه او بچیزیکه آنرا مکروه داشته در حیات خود
نتیجه استنباط فیما بعد این بیان گفته و همچنین آنچه بداع کرده اند از تسمیه دختران بست اناس دست العمار بست
النساء دست القضاة دست الفقهاء بست الكل و نخیث باوست این نیز بدعت قبیه شنیعه است و داخل است تحت
عموم آن لفظ انبیاء و عمار و صلحی اگر چه سببی بین اسم معتقد دخول آنها درین اسم نباشد اما این کذب محض است بجزیر تنزیه
و کذب حرام است با آنکه در آن کبر و مغاشرت و تزکیه و غیره علاوه آنست در تحجین آمده که نام زینب بزه بود اشخرت
فرمود تزکیه نفس خود میکنند و زینب نام در حق و می رضی الله عنها صدق و حق بود اما اشخرت صلح
تزکیه را ناخوش داشت پس کسی که در حق و می کذب صریح باشد چه توان گفت اللهم تب علینا من البدعة و عصمتنا منها
یا رحم لرحمید انتهی کاتب حروف گوید عن الله عنه که این بزرگوار بیشتر از عرب بوده و راه بسیاری از علماء و امر
و سادات و فقها زده و ناگفته آن است نه زوده اندول تر نو الفسهم و زین تبین است آنچه دیگران در مرجع ایشان
ذیر شده غلط استخوان میکنند که در حقیقت کذب صریح است و باعث بران جوی و سطره رادت و جانی تلمذ میباشد
و جانی حصول دولت و جانی محبت جانی قرابت و جانی اغراض فاسده و دیگر از جر منفعت و دفع ضرر و جز آن که بزرگوار
پوشیده نیست درین باب سخت بل ادب شده اند خصوصاً اهل مطابع که در فواتح و خواتیم کتب و رسائل مبالغه در جرح
و جرح مولف از خدا مکان هم بیرون میدهند و با لفظ غلیب میگردانند که سبب هم بان ستوده نشدند حال آنکه هیچکس از ایشان
بعبار اشخرت نمی رسد نه در علم و نه در عمل و عجب از آن آنست که قطع نظر از محمد و حسین و علی بن ابی طالب در مرجع کفار ناخوش
هم چنین کرده می سپردند از خدا و رسول خوف و شرم نمیدارند که چه میکنند در حدیث آمده که خاک اندازید در وجه
مدحین و فرموده اند که چون مدح کرده میشود سقش شب بیدار و بی جیب عرش و فرموده اند که مدح برادر گلو بریدن
اوست و غیر ذلک من احادیث و این قبیل است رسم تحریر القاب بطور ادا و اشک کتب بر این برکت باران و تلاطمه
کتب سائده نفس بخرش دنیاوی و محبت یکدیگر میبویسند و مدح مذمت مولف کتاب می پوزند خواه آن کتاب
در درستی حق باشد یا اثمانه برع و خواسته لفظ و بی ثباتی در کتب و مؤلفان استنباطی یا جابل غبی در این بدعت

شکیبیه هم راه بسیاری از عوام مسلمانان که نظر بر ظاهر دارند و پی ب حقیقت نمیبرند زده و از راه هدایت گمراه کرده
 و آخرین قبیل است که بیشتر سواد خوانم و مواهیر بر استقنات مسائل این بدون امتیاز عالم از جاهل و درین امر هم اهل علم سزا
 نمایند و هم جهل و جرئت کنند و موجب شهرت و مغاخرت و اندک حال آنکه فتوی در مسائل این احکام شرع امری بس
 نازک است و خطری بس عظیم سلف صلحار با وجود آن علم و صلاح بر یکدیگر حواله میکردند و تا تلخ صدر نمیشد و مجبور در اظهار
 حق نمیشدند جرئت فتوی همی نمیکردند امروز بر جاهلی سواد و خوانی را امت فتوی نویسی بهر سیده و جرئت بر اظهار
 بدعت و جهل خود حاصل گردیده عصمانا القدره و ازین قبیل است آنچه بعضی از اهل علم برای اثبات مذمت و مذمت و اخراج
 عبرت فقهی با نام و نشان مؤلف مشابه نام و نشان علماء سابق میکنند و در کتب خود می نویسند که فلانی در فلان کتاب
 چنین نوشته و لفظی نیست حال آنکه وجود آن فلان در خارج متحقق نیست و نه آن کتاب لفظ بنظر دیگری رسیده
 و این افتراء عظیم است کذب فحیم و جرئت بسیار است بر خدا و رسول کریم و از کتاب حرام است اگر چه برای اثبات مسأله حق
 کنند و کیف که آنچه حق است محتاج باین باطل نیست و هر که حق است احتیاج باین مبطل ندارد و ما کنت متخذ المصلین عضه
 ازان خبر میدهد و گاهی چنان کنند که عبارتی را ساخته بر نام یکی از علماء مشهورین می بندند هر که توجهی تصحیح نقل نمید
 اثر واقعی دانسته فریب میخورد و این نیز حرام است و انکار بران واجب گاهی در نقل عبارت صحیح که فی الواقع در آن کتاب
 موجود است خیانت کنند و سابق یا سیاق را ترک داده دلیل مدعی خود میسازند و اینچ حرام باشد و گاهی کتابی
 تالیف سازند و بنام دیگری برامی غرض و مصلحتی فاسد شهرت دهند و از اتساب آن مسبومی خود انکار نمایند و این
 ارتکاب کذب است بغیر ضرورت و بی وجه شرعی و گاهی دلائل دیگران را در دیده ازان خود ظاهر سازند و بران
 مغاخرت کنند و این نیز بدعتی شنیع و فعلی مستقبح است که از اشراف مردم صوت نمی بندد و با جمله ازین قسم منکرات بسیار
 است که بعلت افشائی کذب و نابمانت و دیانت و قرب مانده قیامت در عالم رواج گرفته و جهانی در آن آلوده گشته
 الا ما اشار الله تعالی و از انجمله است احتیاط نکردن در طبع کلام مجید و گرفتن اجیران کفار بر طبع آن و مس کردن آنها و رقی
 صحف را بی طهارت و انداختن آن در گوشه از مطبع با دیگر کتب خواه بالائی آن یا زیر آن و از انجمله است طبع سانس
 مسلمانان کتب فسانه بی اصل و خرافات شعراء را که محسوس است از مضامین فحش و جماع و شهوت و همچنین کتب مینیه و
 را برای گرفتن سود و گرم بازاری مطبع و رواج آن و از انجمله است طبع کردن اخبار بلا و فرستادن آن بهر ملک و
 و غالب می افواه و کزبات صریح میباشد در حدیث آمده لفظی بالمرکه کذب آن سجدت بکل ما سمع و این ارتکاب حرام است
 و در جمیع و ذم احبار و اعداء دران بغرض نفسانی یا تحریک شیطانی گناهی و دیگر است و فعل حرام چه در حدیث آمده
 که همه چیز مومن بر مومن حرام است جان او و مال او و آبروی او و فرموده اند المسلم من سلم المسلمون من لسانه و ید
 او و شمام و بی نمون منق است و از انجمله است رجسری کردن بر کتب مین و منع نمودن دیگر اهل اسلام از طبع آن
 احادیث که در ستفاده ازان حق تمام مسلمین است بدون تخصیص شخص و دون شخص و درین منع خیر بعضی از اهل علم
 مبتلا شده اند تا آنکه بر مصاحف و کتب حدیث هم رجسری کنند تا بکتب دیگر چه رسد ان الله و انما الیه الرجوع

حالانکه این محل خلاف مقصودشان است که ابلاغ احکام دین شامت آن برافه سهین فرعون است و درین عمل تضییق و
 اخلال است بفرعون نفع دنیاوی خود تا بامده عظیم و آزا بخله است بلیغ نمودن کتب اهل بدعت در رد اهل سنت مثل کتب
 رفضه با وجود آنکه خود را سنی میگویند و همچنین طبع رسائل اهل بدعت صغری در رد اهل اتباع و این ارضیقت هم بنیان
 اسلام است حالانکه احادیث مستفیضه صحیح و حسنه در رد بدعت و اهل بدعت و عدم توقیرشان بیش ازان است که در اینجا
 ذکر آن توان کرد و در توقیر اهل بدعت هم اهل سنت و ابطال فرعون و نفل است بلکه هیچ عبادت مبتدع مقبول نیست
 و هر که امانت آنها کند شریک ثم آنها باشد و آزا بخله است مبادله کتب مینه با کتب غمخیز و مینه از تاجران کفار و غیره حالانکه اهل
 با اتفاق از بیع آن منع کرده اند خصوصاً صحیف که از ارباب زمین دشمن نبرد و بدست غیر مسلم نفروشد و این مسابلهت هم بنجر
 باز تکاب حرام یا مکروه میگردد و زریکه باین تجارت حاصل میشود از حد حلت می براید و آزا بخله است فروختن کتب با جرای
 اشتها و خریدن خریداران آنها را بغیر ویت حالانکه این بیع غیر صحیح است و شتر می را بعد رویت وی اختیار نسخ آن
 باقی است و با بخله اگر کسی غور کند منکرات بسیار در تجارت کتب مراسم مطابقت پیدا میشود که ازان مال حلال حرام میگردد
 و فاعلان آن ثم بلکه فاسق مروه و الشهاده میشود با بیدار مغز کو و مرد و پندار کجی بقسم گمراهی بد بود و آخر زمان بسیار
 خواهد شکفت و اوله و نصوص این منکرات در کتب حدیث موجود اند چون مستفادان دین رساله خروج از وضع این رساله است
 ذکر آن نشدیم و آزا بخله شنف اهل علم بکثرت توالیف در علم فروع و مسائل مفروضه و ترک تدوین اسوان عدم درست
 اوست و این عمل بنجر فرض لصوص تمسک به آن شد تا آنکه امروز وجود کتب سنت محض برای تبرک و تلاوت مانده و
 آزا بخله جرات طلبه علم و مترسمان زمانه بتجرب و قنای است حالانکه در حدیث آمده هر چه عمل الفتوی اجرم علی النار
 از شعب این عمل است فتوی دادن بتخریج فقها و تفریح ایشان در هر باب و وجود نصوص صحیح که مستفیضه بر خلاف
 آن در کتب تفسیر و حدیث و آزا بخله است ترجیح اقوال مجتهدین و اختلاف ایشان بر آثار صحیح و قنایشان بیا موجه شرعی
 و ضرورت داعیه و آزا بخله تعصب اهل زمان و تصلب ایشان است در تقلید و اذیت اتباع و ترجیح فقها بر مجتهدین در تصحیح
 مسائل با آنکه غالب فقهای اصحاب آرا اند و عصا به اهل حدیث نوعی از صحابیت همراه و زنده عدول اند بتعدیل رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بکه حدیث کمال العلم من کل خلف عدو و شک نیست که ایشان همان علوم رسول و عارفان مروه
 و مقبول اند کذب کذابان را از رسول خدا صلعم دور کردند و اعراض طویه در جستجوی یک حدیث با تها را سفار شاقه و تصحیح
 روایت صرف نمودند و شریعت محقره را چنانکه باید و شاید از آنجا بظلمین و تاویل و بدین رت و روب نمود و بکلی غنای
 عوق واقع را از باطل زاهق جدا نمودند حقوق تقییم و تعظیم و قبول روایات ایشان برگردان اسلام قدیم و حدیثاً
 بسیار است لیکن قبیل من عمادی الشکور مروز این حرف اگر چه بر کاسه لیسان از رجان گران خواهد بود اما فو
 له حدیثی که هرگز در پرده شفا از روی حقائق اشیا بر خیزد بدانند که تحقق کدام بود و است و باطل کدام و منصف
 بیست و شصت کتب سنن علی بن ابی طالب و این تدابیر و دایم غریب فی التواضع غریب فی فصل هشتم و آزا بخله
 سنن از آن گفتن درین رساله مسرور غیر وقت است و این بدعت است در بدعت است به استغناء طین از نفس

حکایت کرده که از بعضی ایشان شاید اذان در روز قبل غروب قناب، در رمضان در مرکب و م وطن غالب ارم
که بسیاری از مردم که در خانه‌های خود بودند برگان اذان مغرب و زه افطار کرده باشند و بسیار است که این اذان در
اوقات مقاربت و اوقات نماز واقع میشود پس انکار و منع ازین بدعت لائق است و اعتقاد آنکه این اذان موجب امان
از غرق است اعتقاد فاسد است هیچ اصل آن نیست اصل در اذان گفتن آن در وقت نماز است پس همین اذان است
این از عذاب است چنانکه در حدیث انس مرفوع آمده که در هر قریه که اذان گفته شود آن روز از عذاب خدا مامون باش
رواه الطبرانی و اما آنکه اذان گویند و نماز کنند آن اذان است بعد از آنکه با من می و همچنین اذان در غیر وقت بدعت
لا اصل است که ذاتی تشبیه العاقبتین آنرا بجمعه است آنچه بسیاری از شکاریان در بلده و میاط و برنس غیر می میکنند که
طائری را گرفته گوش می بند میکنند و چشم می میدوزند و تار و زو بگیرد آب دانه میدارند اگر غیر می در شکار ایشان
اند این را ذبح کرده بخورند و با دیگر همین معاملة اول می کنند تا شکاری دیگر این صید بگیرند و رنه این را همچنان اقا
میدارند تا آنکه از گرسنگی می میرد و این منکر و اجاب لائیک است و در آن مثل کردن حیوان عدم شفقت برو می قتل
جاندار غیر حق است در حاکمیت اذان منع کرده اند و با حسان فرموده اند و این قبیل است آنچه غالب صیادان میکنند
که طائر را در شبکه و دام آورده اجنبه او را می بچند و پامی نامی او را در یکدیگر می درارند تا آنکه پا و بازوی می می کشند
و جنبیدن نمی تواند و آنرا شرط نامند و تا از صید فارغ شوند و آنرا ذبح کنند هم برین حال اقاد می مانند طرفه آنکه بعضی
از جمله فقهاء برای سیر این صید میروند و صیادان را می بینند که با طائران چنین کار میکنند اما بران انکار نمی نمایند حالا
و اجب است انکار کردن آن بر قادی و حکم کردن آن بحد و اخذ بدون تعذیب رنه می نیز شریک ایشان باشد در گناه
و اگر اندک او شان نه پذیرند و از عادت خود برنگردند پس حضور آنجا بروی حرام است و بعضی این شریک را تا یکروز
روز همچنان میدارند بدون ذبح چه اگر ذبح کرده بگذارند بدو شود سپاسین حیلۀ لطافت جوف می از جوع فهمیده
تا چند روز اقاد می میدارند و این در تحریم اش از اول است زیرا که در آن زیادت تعذیب است و لابد است که حاکم
عادل و زقیاست ایشانرا بجزای اعمال ایشان رساند و قصاصی ازینهاست مانند من عمل مثقال ذره شراب و امثال
این اعمال از صیادان این ملک نیز در صید طیور و غیره واقع میشود فاشبالیله بالبارقه و آنرا بجمه است در آمدن شکار
آب در آب بند و دیدن یکی بسوی دیگری بی حجاب چنانکه فغانیه در بحر نیل میکنند حال آنکه کشف عورت و نظر کردن بسوی
آن حرام است و تجار بر این معصیت و اصرار بران منکر محرم و بدعت شنیع است پس فعل این صیادان و شباه ایشان
و تفرج و گلگشت نمودن بر ایشان جمله حرام باشد هر که از اهل علم و صلح برای سیر آن می رود و منع نمیکند
اثم در حق وی اکثر است بلکه وی شریک ایشان است درین معصیت و فاسق است خارج از عدالت و از انجمله است
بوسیدن نان آن بدعت است جائز نیست بوس و بلکه جائز است دوس و چنانکه بعضی از فقهاء بان فتوی داده اند
آرمی اکرام و برداشتن آن از زیر اقدام مستحب است و چون عمر رضی الله عنه در بوس حجر سو که مین خواست در ارض
گفته باشد که آنرا نخورم بوسعه تو نمیدم هرگز ترا نمی بوسم که سنگی غیر نافع و غیر ضار مین نیستی پس بوسیدن

نان چه رسد و آزا بخله ست نهادن گناه که گیش نام نزد خود حق تعالی مهر در برج حمل با اعتقاد دفع فقر در آن سال این نیت
 واجب است و در وی تشبه است بنصاری و شتمن است بر دیگر محرمات که بزرگ آن طالت نخی کتیم پس قادر برین
 که انکار و منع کند و اگر نتواند در جمیع ایشان بر این بدعت حاطه نشود و آزا بخله و سواس است در طهارت که بسیاری
 از متعبدان متفقهمان در آن گرفتارند و آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن کرده و پنجمین اسرار است در کثرت آب غسل
 وضو اگر چه زیاده بر سه بار نباشد و آزا بخله است و سواس در نیت نماز و آن بدعت است از پیچیده از سلف و امر و نشسته
 ابو الفتح عجب گفته که نماز موسوس کرده است چه می شکست او در افعال خود اتمی و بعضی علماء گفته اند که عزل امام موسوس
 و بستن زیر که و سواس بدعت محرمه است و لکن تلفظ به نیت نزدیک از پیچیده از همه بدعتها است و واجب است و نه بدعت
 بلکه بسیاری از علماء بان رفته اند که بدعت است غیر مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و تا بعین پر سیده شده اند و ازین
 در زمان حافظ شمس الدین بن تقیم روح پس جواب دادند با سینه ذکر کردیم و پرسید این سوال نزد وی روح پس طالت نکرد
 جواب آنکه لیفی مجرد درین باب گفت و او را ابو العباس بن تیمیه رحمة الله تعالی گفته که بعضی از ایشان درین یک بدعت
 و بدعت فراهم میکنند که آنرا رسول خدا کرده و نه احدی از صحاب و پس میگویند عوذ به الله من الشیطان الرجیم
 نوبت ان اصلی صلوة الظهر فی صیفة الوقت او الله تعالی اما او مامون از بیج کلمات مستقبل القبلة پستریج میکند اعضا
 و سخن می نماید پیشانی را و استاده میشود رگهای چشم وی و فرود میکند تکبیر گوید یا ر دشمن تکبیر گوید حال آنکه اگر کسی عمر خود
 نکند و گفتیش نماید که آیا این را رسول خدا کرده صلی الله علیه و آله یا یکی از صحابه هرگز فائز بدعا نشود مگر آنکه تهاجر بکذب بحت
 نماید پس اگر در آن خیر می بود آنها بدان سبقت میکردند و ما را اولالت می نمودند و بعضی ازین و سواس چنان است که از آن
 نماز فاسد میشود و سخن نکند بعضی کلمه نقول فی الحجت انما التی لقی در در استلام آن مع نحو ذلک گاهی امام می باشد
 چنین که پس نماز مؤمن هم فاسد میشود و تنهی محمد و از بدعت است نیت نیت و خوف و نهره از پنجه از کفایت پیش
 لبس نجس میسازند با اعتقاد آنکه ناپاک است و غسل آن واجب است لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله پنجشنبه مشرکین می پوشیدند و در
 نماز میکردند و سبوح نشد که آنرا شسته باشد پیش از لبس بود بن عمر که تمام و عزیمت میکرد با امری و چون او را گفته
 که آنحضرت چنین نکرد و باز ایستاد از آن تا آنکه گفت فقد کردم که ز لبس این نیاب نمی کنم زیرا که چنان بمن رسید
 که ببول عجمش زمین میسازند لکن ابومالک و ز گفت اگر توفیق کنی از آن پس رسول خدا را پوشیدند و در زمان وی پوشیدند
 و خدا نتوانی اگر سبب آنست که لبس وی حرام است پیغمبر خود را نگاه میکرد بن عمر گفت راست گفتی ذکر ذلک بن القیم
 و گفت چون قدمها آوردند بن خطاب بنی سبیه مستور گرفت ثوب زلفش و پوشید آنرا بلکه برای وی قمیص از آن ^{خفتند}
 و در نوکری از سبوحی و شریعه و نماز کرد سلمان و به الدیه در خانه زن نصرانیه و چون ابو در دار او را گفت که در خانه
 زنی باقی پاک است آنی نماز کنی و کعبه شام برود از خطه پاک کن بدست بر بنداریدم چاکه خوابید سلمان جهت پیغمبر
 این سوره از خیر فضیله است و در حدیث است از پیغمبر که در آن از آنست نباید در آن و آبا بگمان آنکه این نیت مقبول
 است و اما بدعت است تا به حدیث است و از آن و نحو تر آن و بدعت است و خدا بسیار می اجمال آنست که آن نیت

و ضابطه و جانب و دافع و بنافی مریض و یاد غایب است و این اعتقاد و شرک است قال تعالی فما اعلموا المیسر والانسحاب
از لام رسب من عمل الشیطان فلیبتنوا و تاقظ ابو شامه در کتابه بحوادث و بیع گفته این قسم نیز از جمله است که ابتلا بر بدان عام
شده و شیطان برای هائمه مردم تخلیق حیطان مخدوم و شرح موانع مخصوصه را از هر بیدار زینت داده حکایت میکنند که در اینجا
صالح یا دین را بخوابیده اند پس محافظت میکنند بر آن با وجود تفضیع فرائض خدا و سن مصطفی بجان آنکه باین عمل تقریباً
میکنند باو شان این مواضع بجدی در ولهائی ایشان عظمت پیدای کنند که از آنجا امید شفای مریض و قضا و حوائج باو
این نمود میدارند و این عام است از چشمه و درخت و دیوار و سنگ در بلاد امریقه و ربهلوی یکی از اهل آنجا چشمه بود که آنرا
عین العافیه نام کرده بودند و عوام بان غسل مفتون بودند و از آفاق دور دست آنجا میرسیدند و بر سر که نکاح یا ولد مستعد میشد
میگفتند ما با بعین العافیه بیاید تا ما و خود بیاید چون بن علم از غننه آن ترسید آنرا صبحم بهم کرده آنجا اذان گفت دعا
کرد که بار خدا یا من این بهم کردم باز این سر بلند نشو و پس تا الان سرش بلند نگردد یا انتهی یعنی سبکس از آن پرستیدند و همچنین
و مشق از این قسم چیزها بود همچو عامه و خلق و حجر که در هر فالو طرودیک مقام برضاری زیر طاحون بر صورت صنم بود و سنگی در
مسجد نایب و سنگی تر در جبهه و دیگر اشیا بود بعضی از علماء با جماعتی توجیه بان کرده آنرا بشکستند و اثر وی نماند استند و آن
ما جز او را اول قرن ثامن بود و او خدایتعالی از هر که میخواهد اقامت دین و نصرت سنت رسول مینمیکند در تنبیه العافیه
گفته بر علماء واجب است که چون ازین جنس چیزی شهرت گیرد مردم را از حکم آن بیاگانند و بقدر قدرت انکارش نمایند گویم
امروز بجای انکار بران از علماء سورا قرار بدانست و انکار ایشان بر کسی است که بران انکار کند تا آنکه نوبت بجای رسیده
که هیچ مخلوق از حیوان و جمادات و نباتات باقی نمانده که عامه آنرا بتقلید بنمودی ببود پرستید باشند و بتعظیم و نذر و طلب
حوائج از وی نیروخته و این دار عینالبت پرستان است که در گور پرستان و مبتدعان و مشرکان مسلمان نام خزیره
و نقد صدق الله تعالی و مایوس اکثریم باشد الا وهم مشرکون عارفاندهم شیخ دمی دانند که این گروه ضلالت پرده پیچ
مخلوق را از مخلوقات هر چه باشد هر کجا که باشد بغیر عبادت نگذاشتند تا آنکه خالق را هیچ حال پرستیدند و درخت و
سنگ و آتش و باد و خاک و هر چه سوا او سجده است همه را معبود گرفتند و بخیاال آنکه منظر اوست بلکه همه اوست عبادت
گویند که در حواله بوقلمون باو ضلع کثیره و اشکال متنوعه بجاء آوردند و جملوا له من عباد و جز ان الانسان لکفور
فصل کبیر و آنرا بنحله است پوشیدن جامهائی پهن و دراز و عامه بای کلان و طلیسایهائی بزرگ بغیر حاجت
و این جامه بدست کرده یا محرم است بنا بر اسراف و اصناعت مال پس اگر زیلا و فخر و مباهات و تمیز از اقربان هم بدان راه یا
قطعا بدون ترد و حرم باشد و اکثر مردم از روحی استعمال ماین ثیاب استلبسین بعلمانند تا آنکه شعاریشان شده و از
غیر خود ممتاز گشته اند و طوائف مردم که علم ندارند در آن مستدی ایشان شده همچو غالب تصوف و کتاب فقهاء بکاتب
پس یکی باین می آید و شائش کبیر و طلیسان و فرمید و کام و اسد و عامه بزرگ و عامه کلان ایشان و نیز در واقع
که او را پیش آمده از ایشان مسئله می پرسد و بشاید چون می بینند که وی ایشان را عالم کلان کلان کرده است و از
الطبار جمل خود و گفتن این مرف که نامشیر شیره باریده هر چه از آنجا شیطان بخاطر میگذرد بر زبان می راند و بسیار

که این چنین اتفاق در مسائل نکاح و طلاق و غیره می افتد پس هم خود که راه میشوند هم راه دیگر این میزند و این بسبب مخالفت
در لباس سومی و بدقائمت و انا الیدرجوان شیخ ابن القیم در کتابت بی و جماعتی دیگر از علما ذکر کرده اند که طلیسان پوشیدن
سنت نیست بعد کلام ضوین گفته که در جواز طلیسان برای غیر بر و نظرت زیر اگر از سیما بیو بیان است که از اصفهان با و
خروج کنند چنانکه در صحیح مسلم است که بر آن شوند و حال با از بیو اصفهان بقاد قرار برایشان طلیسانها باشد و شرح بار
از تشبیه بیو و نصاری منع کرده بد معنی کلام در تشبیه الغافلین بعد این بیان گفته چون از حقیقت قصد مدین لبس تقییر
غالب ایشان از بیایی که برای خیلا و عظمت ریاست پوشیدن تا آنکه بسیاری از ایشان از ششی در بد غیر طلیسان شرم پیدا
خواه تابستان با سند یا در استان آنرا نقص در ریاست و نظاز منصب انکارند که چون بددم ایشانرا بغیر طلیسان بپند
ایشان باز و لهائی شان برود و از چشمهای شان بپندد این همه زلت است از قصد و مساوئیت است در لبس اگر
فقیه از تطلیس برای فخر و مباهات و خیلا بیست گوید حرام است و همچنین اگر از طول ثیاب کجین سوال کنی گوید حرام است
حالا که خود باین همه تلبس است و شعور ندارد و اگر درمی یابد مبارزه میکند و سنت در لبس انسان آنست که هر چه یابد بپوشد
که آنحضرت مسلم بپوشید و کذلک سلف صالح از صحابه و تابعین و بذات در لباس و لبس بدون و کم قیمت
سیما زایدین است در صحیحین آمده که مقبول شد آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در کسا عبده و از غلیظ و بود و موسی علیه السلام
روزی که محکام شد با خدا کلیم صوف و جنبه صوف و کم صوف و سراویل صوف و لعل و می از پوست حمار بود غیر مذکی
رواه اسحاق و صحیح اسناد و بر آند آنحضرت روزی بروی مریط مرط بود از شو اسو رواه مسلم و روایت کویحی که نماز
میکرد آنحضرت در مرط زنان خود و بود کسانای صوف که خربده همیشه شمشیر هفت در هم در مو طاست از انهن
که دیدم عمر را روزی زید المونین بود که بر دوش می است بوندی بی ساری و خنده اند و خطبه کرد عثمان بن عفان
او بروی ازاری بوزگنده عدلی که قیمتش چهار پانچ درم باشد رواه القبری و بود آنحضرت را سیپوشید گاهی عالی
و در آن گاهی اسخ گاهی صوف و گاهی صوف و گاسته شعر و بر بیچینی استاد بیچقا بوبه بره از آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
آورده که حق تعالی دوست میدارد و مبتدرا که چرخ کنی که بدیشد و حکایت کرده اند از شیخ الاسلام قاضی القضاة
عزالدین بن عبدالسلام که وی می پوشید اینجی یافت تا آنکه باره بیرون می آمد و بر روی جز کون جنیدی دید چرخ می
و حاضر میشد و در سن همین کلوته و گاسته نما و مانند آن بی پوستید با آنکه سعیت او در امامی امیر سلطین مشهور است
وسطوت او برایشان در امر حق معلوم و مضمون آنها برای محمد می و انقیاد او در سن از بیت که انکار کرده نمیشود تا آنکه
روزی در راه بود سالی سوال کرد و نصف عمده بوی و دو غیرب طلبیه نشن دید روی داد یکی از همراسان گفت
نماز غیر نگر گفت می گفت سینه در میان مردم چین سر بر نه میروی بیچ جواب نداد و چنان میرفت تا آنکه از باب
زویل که میان بود و وقف بود بگذشتت و مردم بروی از دحام داشتند و بوی بر لب میکردند و فتوی نامی بر سینه
و در زمانه می منسوب به است نوشته اند که وی پرسیده شد از بعضی این بیچ معقه از ان و عاکم کلان که آیا
یا عنفات مسوحت تو بیچ ...

گفت اولی با انسان آنست که مقتدی باشد بر سول خدا صلعم در اقتصاد و در لباس و فرط توسع در استینا و جامه ها بد
 و سرف و تفصیح مال است و تجاوز نکند جامه با از پاشنه تا چه هر چه بران افزون شد و آتش دوزخ است و پاک
 نیست پوشیدن شعار علمای اهل دین تا شناخته شود بدان و پرسیده شود از وی و من محرم بودم و بر جماعتی از مخزن
 که در این میان غلال کرده بودند انکار کردم چون مرا نیشناختند قبول نکردند بعد چون در جامه فقهار برایشان ظاهر
 شده انکار نمودم شنیدند و اطاعت کردند پس اگر لباس شعار فقهار باین غرض باشد در وی اجزست که سبب مثال
 امر الهی و انتهای مناسبت است انتهی صاحب تلبیس الغافلین بعد این بیان گفته ای برادر گمان نکنی که توسع اکام طول ثیاب
 و کتان شاشات و طیا لسه بارفعت و نفاست و وسعت سرادیل بندقی و غیره از شعار علمای اهل دین است بلکه شعار
 این بدعت و سرف و تفصیح مال است و نیست موافق سنت رنه هر که خلاف این وضع باشد باید که انزال دین نبود
 پس مغرور بقول حضرت شیخ که پاک نیست تلبیس شعار علماء نشوی و از تفسیر آن باطل این غافل نکروی چنانکه دیگران
 مغرورند آنرا پوشیده اند و میگویند که این شعار علماء است و قصد ما از آن توقیر علم و اهل علم است و ما شایبیم برین
 قصد سوگند بخدا که ایشان قائلند چه حقیقت قصد ایشان فخر و مبایات و تمیز بر اقران است پس هم ایشان درین
 کار مار و راننده ماجور و معاقب اند نه مثاب اگر قصد ایشان ازین بهیت همین تلبیس بشعار علماء می بود می باید که در
 مظان سوال و افتامی پوشیدند هر دم و هر جا چنانکه شیخ کرد بلکه اگر مقصود ایشان روی خدا عزوجل و تلبیس بشعاع
 علمای بود هرگز قصد ثیاب نفیسه و صوف رفیع و جامه های عالی نمی کردند و از پوشیدن قماش متوسط عار نمی نمودند
 اگر چه بر بهیت مطلوبه اسعت و طول باشد تا آنکه اگر یکی را از ایشان تکلیف دهی که کتان خاص بجای حریر و صوف
 رفیع و شاشات بلدی بجای شمشیه پوشد نزد وی بجای فرج باشد اگر چه در سعت و طول برابر بود بلکه اگر یکی را گوئی
 که هر دو فرجه را از یک قسم بگیرد و از یک قماش بسازد هرگز قبول نکند مگر آنکه هر فرجه رنگ دیگر باشد تا بداند که دو
 فرجه دارد و در سعت سرادیل و رفیع و طول وی فائده چیست با آنکه عالم بآن متماهم میشود و مسائل نظیر آن سرادیل
 کرده قاصد سوال هم نمی شود و نه آنکه از بی سوال سوال نمیکند و همچنین فائده طلیسان و رفیع و جبر او از پس پشت
 چیست بلکه آن مقتضی عدم اقدام بسیاری از عوام بر صاحبین طلیسان است برای سوال و اندین همه نیست
 مگر برای آنچه ذکر کردیم از مقاصد فاسده با آنکه متلبسان این لباس امروز جهال اندازار باب صنایع پس تمیز باین
 سیت مفقود است و معنده ما تقدم در قصد صاحبین بهیت موجود بلکه امروز این لباس شعار بسیاری از شهوات
 و کتاب مودین و تجار و غیر هم شده که هرگز ابلهیت سوال ندارند بلکه بسیاری از اهل ذمه از بیهود و نصاری و سامره
 لباس سفقه می پوشند و از آنها خبر در رنگ عمام در چپیه و دیگر ممتاز نمیشوند پس هر که از اهل علم باشد او را باید که
 اتباع علماء و اقتدای سنت کند و عبادت خدا بحسب سنت نماید و رنه جمله علل ایشان درین لباس محللی است و همه
 اوله ایشان درین باب خوال و المعصوم من عصمه الله تعالی و حکایت کرده اند از امام حافظ ابی عبد الله قرطبی
 رح که وی بر طریق سنت آنچه می یافت می پوشید تا آنکه روزی در خانه خود پارچه خود را می شست و خبر آن پادشاه

جامه بگذاشت ای پنج زن خود بر خود دست کرد و با پسر خود و خود مشغول شد تا مادرش از غسل فارغ شود و برین اشارت
 آمد و راحیه کرد و محتاج بنان شد پس همچنان بروستی طبق و بروستی دیگر آن پسر را گرفته بسوی فرن بیرون آمد پسر را در
 راه ملاقی شد و ادای شهادت نزد حاکم خودست امام همان وقت بهمان حالت همراه وی نزد حاکم رفت و بروی قاضی و
 جماعتی از مشهور ادای شهادت کرد قاضی گفت ترا باین حالت آمدن چه راست امام قصه باز گفت و فرمود این زن را
 شهادت خواست و ترسیدم که عمر بدیازم نکشد پس سبورت در خلاص فرمود خودم تا بعد از آن قضای حاجت
 خود کنم قاضی روی خود بسوی عدول کرده گفت آیا هست در میان شما کسی که این چنین توانست کرد گفتند نه گفت عدالت
 کو و مثل این حکایت از سلف صالح از صحابه و تابعین و تبع ایشان بسیارست بصری آید و غالب علمای شان تقشف بنده
 و لباس ثیاب و ن بود چنانکه امام عارف ابو طالب کی گفته که جامه یکی از آنها از بهفت تاده در هم می بود و تجاوز نمیکردند از
 در هم مگر نادر و گفت و از آنچه احداث کرده اند از بیع لباس کثیره الاثمان است این همه تکلف در لباس طول و عرض است
 که می بینی خصوصاً در حریم شریفین او دانش شرفها از عجم بوده است و علی قاری بران انکار کرده و فرموده عمام کالابراج و
 کاتم کالاجراج و وجه شیوع این همه منکرات در بلاد اسلام از عرب عجم بر هم شدن سلطنت اسلام و ترک امر معروف نهی
 عن المنکر از علماء اسلام است و داعی بسوی آن قرب مانه قیامت و مثل تکلف در لباس تکلف ایشان در مطامع و مراکب
 و سناکن و مناکن است و اهتمام بلبغ و تحصیل و تحسین و تطیب بائنها و این همه از آثار اقتراب ساعت کبری است و الله
 الموفق و این همه که گفته شد منتخب است از کتاب تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین و تحذیر الساکین عن افعال الیهالکین ^{لبغ}
 امام عامل قدوه دین شیخ محی الدین بن ابراهیم نخاس نعهده الله بر حمته و افاضن بر کتبه علینا بفضل از ابتداء فصل بیان کتب
 و صناعتها اینجا بطریق اختصار ترجم از عربی بفارست و آنچه در ضمن آن از خود نوشتیم بسیار قلیل است و منکرات که درین
 است بعد قرون مشهور لها باخیر بوجود آمده و سنت تمام عالم گردیده و حکم شریعت و دین گشته پیش از آنست که حصر توان
 کرد بلکه برای بیان بنده آن دفتر تا باید این سخن را محمول بر مبالغه بنا کرد بلکه حقیقت باید شمر و چنانکه از ملاحظه کتب
 سیر و احادیث و عرض رسوم مروج و امور متداوله و احوال متداوله این از سنه بران ظاهر میشود و اهل انصاف و
 بصیرت می شناسند که در بسیاری ازین کتب و منہیات و منکرات علماء این وقت گرفتار اند تا بعوام چه رسد با آنکه بعضی
 از ایشان تلبس بوعظ و نصائح دیگران نیز مستند اما هرگز از ان بذات خود اجتناب نمی فرمایند تا با اهل سکوت از بنوق
 چه رسد که او شان نیز شریک این ابتلا اند اگر چه خود و از ان مجتنب باشند و بعد امام حجه الاسلام غزالی رح گفته که هر خان
 نشین هر جا که باشد درین زمان خالی از منکر نیست چه از حیثیت تقاعد از ارشاد و تعلیم مردم و برانگیختن او شان بر
 معروف و اکثر مردم جاهل اند بشرح در شرط نماز در بلده نامی بسیار تا بدیهات چه رسد و از ایشان اشعار
 و اکرا و ترکمان و سایر اقصای خلق و واجب است که در هر مسجد و محله شهر تپه باشد که مردم دین ایشان بیایند
 و همچنین در هر قریه و واجب بد فقیه که از فرغ عین خود فارغ گشته برای فرض کفایه خالی شده است آنست که در اهل
 سواد خود از اعراب و اکراد و غیر هم که همسایه وی اند برود و تعلیم دین و فرائض شرع مبین بکند و با خود تو مشورت

دانشان بزرگوار از طبع آنها بخور و زیرا که اکثر اطعمه آنها از مال شبه می باشد پس اگر کسی هم باین امر قیام کند از دیگران
 ثمر و نفع ساقط شود و در نه و بال عدم خروج همگنان را فرو گیرد و عالم را بسبب تقصیر در خروج و جاهل را بسبب تقصیر و طلب
 علم و بر عاری که شرط نماز را شناخته است بروی لازم است که دیگران را هم بشناساند و در نه و در اثم شریک آنها باشد و معلوم
 است که آدمی از شکم مادر عالم بشیرع پیدا نمی شود بلکه تبلیغ برای علم واجب است و هر یک مسئله هم آموخته می نیز از اهل علم است
 مسئله است و سوگند بجان من که اثم بر فقها سخت تر است زیرا که قدرت ایشان درین امر اظهر است و این کار بصناعت
 ایشان لایق است چه اگر اهل حرفه ترک حرفه خود کرده بعلم مشغول شوند معایش ایشان باطل شود پس سخن آن متقلد امری
 لابد منته شده اند و در صلاح خلق و شان فقیه و حرفت و سی تبلیغ چیز است که آنحضرت صلعم آنرا بایشان رسانیده
 زیرا که علماء و ورثه انبیاء و پیچ انسان را از علماء نمی رسد که خانه نشین شود و بمسجد نیاید باین خیال که ایشان نماز بوجه
 نیک گذارند بلکه خروج وی برای تعلیم ایشان نمی ازان واجب است و همچنین هر که میداند که در بازار یا فلان جا منکر است
 که همیشه جاری می ماند و وی قادر است بر تغییر آن پس جایز نیست او را اسقاط آن تغییر نفس خود به تهانشستن در خانه
 بلکه لازم است او را خروج بلکه اگر بر تغییر بعضی قادر است نه کل تا هم خروج لازم است و درین صورت مشاهده منکر که ازان حرفه
 کرده بخانه نشسته بود بوی حضرت نمیکند چه این خروج از برای تغییر است و منع آن مشاهده است که بی غرض صحیح باشد
 پس بجز بر مسلمان حق است که اول سلاح نفس خود کند بمواظبت بر فرائض و ترک محرمات بجهت اهل و اقارب خود را تعلیم
 نماید و چون از ایشان فارغ شود بمساکان را بیا موزد پسترا اهل محله را پسترا اهل بلده را پسترا اهل سواد را که کشف بلذ
 او بوده اند بجهت اهل بود می را از اگر او عرب غیر هم همچنین تا اقصای عالم پس اگر قیام کند باین کار او بی ساقط شود
 از اجد و در نه هر قدر خرد کند قریب باشد یا بعید و ساقط نمیشود این خروج ما و اسبیک باقی است بر روی زمین جاهلی
 بفرصت از فرض دین و وی قادر است بر رفتن نزد وی بذات خود یا بغير خود تا او را آن فرصت بیا موزد و این شغل
 شاعلی است که در شتم انداخته است او را کار دین او از توجه اوقات در تفریحات نادره و تعمق در دقائق علوم که از فروع
 کفایات است و مقدم نمیکند برین مگر فرض عین و فرض کفایه را که اهم است ازان و الله اعلم ولیکن این امری است که
 بسیاری از علماء هم در باره اهل و خدم خود ازان پهلوتی کرده اند تا بجهت چه رسد علماء راجعی بینی که غلامان و کنیزگان میدانند
 و برگزایشان را امری است که از غنچه نمیکند بلکه وجه خود را هم امری نمیفرمایند و در ترک صلوة و زکوة و غسل
 تعرض میکنند و آنچه در شستن آن حق تعالی بر آن زن واجب کرده وی راجعی آموزند بلکه غلامان و کنیزگان تا سالها می
 دراز و رنگ وی می مانند و نماز نمیکند و از جنابت غسل نمیکند و نه از حیض بلکه در تکلیب مور منکره میشوند
 و وی می بیند و بغفلت میگذارد و نهی نمی سازد و جمل میداند که گناه آنها بر جان آنهاست نه بروی حال آنکه وی
 ما خود است با غما لیکه صاور میشود و از ایشان و مسئول و مطالب است بآن روز قیامت و معاقبت است بران
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مرد راجعی است در اهل خود و مسئول است از رعیت خویش و زن راجعی است
 در خانه خود و مسئول است از رعیت خود و همه شمار راجعی باید و مسئول باید از رعیت خویش و او اله بخاری و مسلم

این جهان فی صحیح پس هر که میداند که خدا از وی روز قیامت از رعیت و اهل وی پرسند است چشم وی چه قسم با حال و ترک
 او نشان چو به نام مرسله خشک شود آنها را بزمام شرع نکشد و بقیه سنت در نیارد و نه آنها را تعلیم کند تا به تعلیم فرماید بلکه اگر کسی از این
 صلوة و وقت صلوة مشغول شود و چنانکه در اندکی تاخیر دهد یا در همی نقصان کند بر سرش قیامت برپا سازد و بهر چه تواند با وی
 پیش آید حال آنکه این در چیزی از دین نیست پس لایق بهر آدمی آنست که زن و پسر و خادم و نوکر خود را امر کند با دانی و حیا
 و ترک حرمت برفیق و آنها اگر با کنند سیخت کلامی پیش آید باز اگر با نمایند بضررت و بیگاید پس اگر بدین هم باز نمانند از
 زوجه مفارقت کند و خادم را بفروشد و از اولاد مهاجرت گزیند چنانکه این عمر رضی الله عنه پسر را از ان خود از خود
 مبعوض کرد تا آنکه بمرد و چون این کس چنین کند نفس خود را خلاص کرده باشد و با نچه بروی واجب در از انکار و خروج از
 عهد و برارت از اثم قیام نموده باشد و الله الموفق انتهى و لیکن این چنین کس درین زمان که یاب عزیز الوجود است بلکه
 ممنوع الوجود علماء در گفتگو اند و مشایخ در طامات و سنجو و عوام در غفلت کویجو و اهل حق در عزت و بیخس از بیخس در دنیا
 حسابی بر نیگیه و بلکه نجات خود در سکوت یا شرکت یا اعانت یا موافقت با ایشان در منکرات و موجود مسایب محمود
 می بیند الا ما شاء الله تعالی و قلیل ما هم و این در حقیقت از آثار قیامت کبری و اشراف ساعت عظمی است که چون بگنجان
 همین راه سپرد و الله گوی بر زمین نماند و دنیا از جو مظلوم و زور و ستم پر شود قیامت بر سر ایشان قائم گردد و تقویم
 الساعة علی شرا الناس **فصل بیست و دوم** و منجمه منکرات عظیمه است تهاون اهل اسلام در تادیب فریضه زکوة اموال
 تا آنکه هزاران مردم را می بینی که نماز میگذارند و با وجود قدرت بمقدار بر بضاع کوة نمیدهند و علماء و جهلار و امرای همه درین امر
 برابرند حال آنکه در قرآن مجید زکوة را قرن صلوة فرموده اند در مواضع بسیار از نماز ذکر کرده حضرت ابو بکر صدیق
 خلیفه اول سول خدا صلعم با مالغین زکوة قتال و جهاد کرده و فرموده بر که نماز و زکوة فرق نماید مسلم نیست مرتد است
 و هر که یک پانصد شتر که در زمان آنحضرت صلعم میداد داد آنکند با وی بختم و وعید تا که درین باب آیات و احادیث وارد
 است بر هیچیک از ملاء و مولوی بلکه جاهل و غبی پوشیده نیست اما بنوعی از ان غافل شده اند که گویا جائزیم نیست تا بفرمان
 چه رسد و هر که درین باب ایشان گفتگو کند دشمن می میشوند یا میرنجند و بعضی اگر میدهند علی الحساب چیزی میدهند
 و آنچه از حساب آید نفس ایشان هرگز آن حسرت نمیکند و بعضی در اسقاط فرضیت وی از نفس خود حیل مائی انگیزند
 حال آنکه این حیل در حقیقت برای وقوع در کبیره است و حیل سلف صالح برای خلاص از کبائر بود مع بین تفاوت روز
 کجاست تا بکجا و نمیدانند که روز حاصل مائی الصدق هیچ حیل نرود و علم نبات الصدق پیش نرود بلکه مضمون و من بجز
 انتقال ذرة شمیره پیش آید و چنانکه این گروه در تادیب زکوة واجب تهاون میکنند همچنین گروه حکام و امرار
 و روسا و ولایة جو روسو در اخذ زکوة تعدی میکنند و اصناف اصناف از واجب شرع از زمینداران و
 اهل حرف و غیر هم می ستانند چیزی نمی که در شرع بران محمول و از نیست عمل سایر میگردد و نمیدانند که زیاده
 از حقش از مقدار نرغذ نظر است و ایل و آبروی و جان سوان سوا اگر چه حاکم باشد حرام و این منکر حسبت نیست
 ایتمار عالم از ان پیشین است و در هیچ اقلیمی ایشان نمیدهند که فلان و ایل با حاکم اخذ زکوة از یک خود بر مقدار که

مقصود شمیم پسندیده او زیرا که از انچه اربعه هم انده تعالی با ساینده صحیح در کتب نقلین ایشان مروی است که از تقلید
 خود خصوصاً وقت وجود و خصوص و سخن منع کرده اند پس هر متبع سخن برین تقدیر مقلدانجامی با خائمه است و هر مقلد بعت
 متبع نیست و تحقیق این مذہب اجماعی دیگرست نه این رساله فلیعلم الله اعلم ابن ابی جوزی رحمه الله تعالی را کتابی است در تحذیر
 از فتنه شیطان و تحویف از محنت او موسوم بتلبیس بلبلین که در وی بکشف مستور و ابراز خفی مژده آن ملعون پرداخته
 و انواع تلبیسات او را با اضافت امر حومه در اقسام قوالی هر زبان و مکان واضح ساخته و این کتاب مجلدی لطیف
 در بست کراسه مشتمل بر سیزده باب اول در امر بیزوم سنت و جماعت و دوم در زوم بدع و انواع آن سوم در تحذیر از
 مکانه و فتن شیطان چهارم در معنی تلبیس و غیره پنجم در ذکر تلبیس در عقائد و دیانات و درین باب تلبیس امر را بر سوسه
 و دهریه و طهایین و ثنوییه و فلاسفه و اصحاب سبیا کل و عباد اصنام و نیران و کواکب ز شمس قمر و غیره بیان نموده و منجلی
 آن تقلید جاہلیت را با باریغی نظر در دلیل ذکر کرده و تلبیس جان حدین نبوت را بیان نموده و پیوسته و تقصیری و صاحبین و تجویس
 و همچنین اصحاب فلک و جاعدین بعت و قائلین بتناسخ که در او تلبیس بلبلین گنجانیده اند از ایشان سخن رانده و منجلی تلبیسات
 او برین امت در عقائد و دیانات تقلید آباء و اسلاف را بر شمرده و گفته قد ضل فی ندره الطریق خلق کثیر و بہ ہلاک عامتہ
 الناس و قد زوم اللہ سبحانہ الوقفین مع التقلید المقلد علی غیر ثقتہ فیما تلمذ و فی التقلید ابطال منفعۃ العقل لانه انما خلق
 للناس و التذکر و قبح من اعطی شئاً یستغنی بہ ان یطعمنا و یشی فی الظلمۃ انتہی لخصاً بعدہ و ذکر تلبیس بلبلین بر فرقہ خوارج
 و روافض و گروه باطنیہ کرده و باب ششم در بیان تلبیس امر بر علماء در فنون علم منعقد ساخته مثل قرار قرآن و اصحاب حدیث
 کلامی معنی آن نمی برند و سلسلہ و ایت را محض بتا بر یا و سمد اقامت میکنند و فقہا که اکتفا بر معرفت یا احکام منجلی تمام قرآن
 می نمایند و خل اعتماد بر تحصیل علم جدل میکنند و بر اوضاع فلاسفه معتقد بوده و داخل کلام شان در فرقہ نموده اند و در
 و قصاص که با فتنہ نهبانی سر و پا بوضع اجبار و آثار شوش چشم و گوش سامعان میشوند و بجای هدایت مصدر عنکلات
 میگرددند خون نزار و عظم بگردن گرفته است صد آفرین بجرأت گوش گران من و اگر یکی از صد نزار و عظم را
 بوجه تحقیق میگوید و جادہ صواب می پوید غالباً گرفتار عجب سرشار بادۃ انانیت بوده است صدای شہرہ
 و اعظ کہ بس بلند شده است و زمین گوش گرانی که داشتیم دارم و دیگر تلبیس او بر اهل لغت و ادب است که در ذوق شوق
 و مزہ سخن سازی و بلند پروازی در نظم و نثر از صحاح لازمه عبادات و معالجات و ادب نفوس و صلاح قلوب زمانند
 بہت را از افضل علوم مثل تفسیر حدیث و فقہ بر گردانیده اند همچنین شعراء و منشیان و مترجمان و علماء کاملین را
 بکند تلبیس و صید کرده الا من رحمہ اللہ و عصمہ بچونہ و حسن بچونہ و باب ہفتم این کتاب در ذکر تلبیس امر و لایۃ و سلاطین
 و باب ہشتم در تلبیس امر عباد و در فنون عبادات از نماز در روزہ و حج و زکوٰۃ و جہاد و طہارت و جزآن و ہم در تلبیس امر
 و در انواع زبرد و دہم در تلبیس امر صوفیہ و یازدهم در تلبیس امر مبتدعین بہائے شبہ کلمات و دوازدهم در تلبیس امر علوم
 و سیزدهم در تلبیس امر صلی تطویل اہل منقاد نموده و در حوال تلبیسات جہد با فرقہ صوفیہ اطالت ذیل کرده و سخن و سخن
 و این همه ابواب صاحب کتاب است تا کہ ترفیق درین و فہمیت این برای اندو کہ بہ سعادت را در برکات

فحادی و مطالبش محروم سازند چون جمله مقاصد این کتاب هر باب مسئله لا جواب است و مبنی است از اوقات و اشراط
 ساعت لاجرم اشارت بدان رفت تا ناظر این مقال اگر در وقتی از اوقات فائز بان کتاب شود تلبیسات ابلیس را که
 با فرق این است محروم بعد از بعضی زمان نبوت بحمل آمده بجملة تغییر احوال بنی آدم و علامات قیامت انکار و بدان عبرت پذیرد
 و از چو نا بایست تا که مخالف طریقه سنت نبویه اند بها کن خود را و ترمود چون این مقال تحمل تلخیص آن همه مطالب
 عالی که درست کراسه جلوه افروز اند داشت ناچار برین ایما اکتفا رفت و تا اینجا از اول کتاب بیان مبادی قیامت
 و مقدمات ساعت و حوادث کونیه و اشراط صغری و اوقات زمانه و مصائب دهر و قانع روزگار بود که شد و نماند یا موجود
 است و در ابواب آینه ذکر علامات فریبه ساعت بیاید و باشد التوفیق باب چهارم در بیان اشراط عظیمه و اما
 قریبه که ستاقب آن ساعت قیام و قیام ساعت است این اشراط دو گونه است یکی فتن و واقعه قبل ظهور مهجده علیه السلام
 دیگر امارات داله بر قرب ظهور وی و فتن متقدسه بر ظهورش همانست که در ابواب سابقه ازین کتاب بقید ضبط آمده مثل
 وفات آنحضرت صلعم و قتل عثمان رضی الله عنه در سنه ۳۵ هجری و واقعه جمل در سنه ۳۳ و حربه صفین در سنه ۳۷ و واقعه نهروان و جنگ
 و قتل حسین بن علی و واقعه حره و خراب مدینه و قتل عبدالشبن الزبیر و قتل زید بن علی و دولت عباسیه و فتنه فاطمیه و فتنه قرطبه
 ترک نماز حجاز و ظهور رفسه و خروج کذابین و فتح بیت المقدس و فتح مدائن و هلاک عرب کثرت مال و زوال جبال و وقوع
 حسف و سبخ و قذف و زلزال و قتال مریح حمرار و رفع حجر اسود و ظهور کوكب نباله دار و کثرت موت استباحه مکه و
 جزآن از تغیبات و حوادث و فسادات که در ملک ملت مسلمانان راه یافته و در اوائل کتابت وجه بسط مذکور شد و اما آن
 داله بر قرب مانه وی و فتن متصله بدان پس بیانش نیست که ظاهر کند فرات کوهی از زرخندان که ثوبان از آنحضرت صلعم
 آورده که فرمود جنگ کنند زرخندان شماسه گروه هر یکی از آنها فرزند پادشاه است و بدست نبی آید این خزانه احدیرا
 از آنها و ظاهر شود که آنها می سپاه از طرف مشرق و جنگ کنند با شما آنچه آنکه هیچ قوم بمثل آن نخبگیده پتیر می آید
 خلیفه خدا هست چون بشنودید بیاید او را و بیعت کنید اگر رفتن او فتنه بد دست و شکم برون اخرجه مسلم و در روایتی
 باین لفظ است که ظاهر کند فرات کوهی از زرخندان چون بشنوند مردم بیایند بسوی او و جمع شوند سه کس که هر یکی این
 خلیفه است قتال کنند نزد آن کوه و بدست نیاید هیچیک را از آن با پس بگوید شخصی که نزد او است و الله اگر ترک میکنم
 مردم را میگردد از وی و میرند همه زرا پس قتال کنند برن تا آنکه کشته شود از هر صد نفر نود و نه نفر اخرجه احمد در روایتی
 آمده کشته شوند نه عشر ایشان و در روایتی از هر نه کس سفت کس پس گوید هر مرد شاید بنجات یابم از آن اخرجه مسلم گویم فرات
 نام جوئی کوفت مراد آنکه آبش خشک شود از زیر وی گنجی از طلا بر آید گویا کوهی از زرخندان و در صحیحین و غیر هم است
 از یوهیریه که فرمود آنحضرت صلعم من حفره فلما یاخذ منه شینا و زباده کرد غصیم بن حماد در روایت خود که اگر در زیا
 ستاین کوه را نزدیک نشوید با و این تخم بر برای آنست که گرفتن وی سبب نزاع با هم و قتال یکدیگر و با
 مردم است یا نجامت موجب زوال آفات و حصول بلیات باشد و چون این کوه زرخندان گنج قارون آیتی از آیات
 الهی است انتفاع از وی حرام باشد و از آنجمله خلوه بعضی بلاد است از سلطان ابو هریرة از آنحضرت صلعم علیه السلام